

چون الشن آن زیر الف خوانده میشود و هر جا که زیر غیری آید چون باء و فیه آن  
زیر پیا خوانده میشود و هر جا که پیش مقادیر آید چون علسه آن پیش یاء خوانده میشود  
قاعدۃ :- هرگاه در حرف از یک مجلس بهم آیند و اول آن ساکن باشد آن  
حرف ساکن در نیم جرس خود که حرکت منعم میشود چون بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ  
قاعدۃ :- هر جا که پس از هم ساکن حرف سر آید آن لام در راه منعم میشود چون قُلْ  
شَرِّبْنَا وَ قُلْ شَرَّبْنَا وَ قُلْ شَرَّبْنَا وَ قُلْ شَرَّبْنَا وَ قُلْ شَرَّبْنَا وَ قُلْ شَرَّبْنَا  
آنگاه بیک او نام کلام بَلْ شَرَّبْنَا خوانده می شود قاعدۃ :- هر جا که التماس  
ساکنین شود ساکن اول متحرک یکسره می شود چون قُلْ لِّلَّهِ الْفَتْحُ وَ قُلْ لِّلَّهِ الْفَتْحُ  
فائده :- دو لفظ مبارک الله در تمام قرآن یکجا بهم جمع شده و آن در سوره  
الانعام در آیه لَنْ يَخْلُقَ اللهُ لَكُمْ مِثْلَ مَا لَكُمْ رِزْقًا رِزْقًا لِّلَّهِ الْفَتْحُ  
حیث یجعل رسالت و دعا در میان جماعتین مستجاب است تقاضای رزق که  
آنگاه بگوید اللهم انی استأذنک من غیر حق استیذان :- هر چه درین رساله  
لوح شده شده الاوامر حروف و در خارج خود و غنه و خفا و غش مع او نام و او نام غیر  
غنه و شد و نه و تحریف و ترغیم و تعلق و توقاف و لیس و فیدان آن و لیس آوردن  
قواعد جمله از آنها نیدن استناد میشود که ترویج اصوات فی الفم و الخلق و التمشیم را  
تصویر و تحریر نتوان بیان نمود پس کسی که بخواند که قرآن مجید را صحیح بخواند لازم است  
که چند وقت از استاذ قابل تعلیم این نسبت و حصول این سعادت بکند و الله  
ببهدی من یشاء العالی صراط مستقیم و صلی الله تعالی علی سیدنا  
محمد و علی آله و صحبه و سلم و استغفر الله

فائده :- بعضی فضلاء عصر دین زبان نخرج من درامش با بنما میخوانند بیک  
بعضی متشدان عربی از این نامی خوانند و این فطرت است گناه ظلم است و

تحریر قرآن است چرا که قرآن لغت عربی نازل شده و ضاوا را از خواندن مصطلح  
 بحسبان است که بهائی قاضی و رضی قاضی و رازی میخوانند تمام علمائے فقہ و  
 علمائے تجوید و علمائے لغت تصریح کرده اند که ضاوا بظا مشابہ کردن نباید بلکه  
 خود بطور تمیز کردن باید بحیثیت یقین منہ النظام عید پطیس محمد بن مسعود غار  
 است و امامت آن صحیح نمی شود و کسی که صاحب علم باشد ضاوا را از مخرج خود خارج  
 نمی تواند بجا اختیار و ضاوا بطور حکم معذ و غلطه است قیاس و دیگران بر آن نباید  
 کرده اصحاب علم را لازم است که در تصریح مخرج کوشش نمایند و زبان خود را بر او ای  
 مخرج صحیح بگویند مگر این ظالمان صاحب مذهب متعصبه قصد اعدا چنین می کنند و  
 کوشش می کنند که مشابہت بجا پیدا شود تمام قاریان موصوفه و حرمین الشریفین  
 هم از علماء و جمیع از عوام ضاوا ضاوا میخوانند و از وظایف قرأت قرآن از قرون سابقه تا این  
 ای زمان متواتر است و متواتر بایان رسیده است مخالفت آن کردن خلاف عقل و  
 نقل و خلاف روایت و درایت است و خلاف تصریح علمائے قرأت پس نباید نام  
 که این ظالمان را چه چیز بر این مخالفت گماشته است تحقیق این مسئله در دیگر کتب  
 فقه و تجوید و حدیث در خطا کتب بدایت اسلوب حضرت ایشان در این باره نقل  
 می کرده شود که بطرف موی صاحب حاجی غلام صدیق جوانی و الله نوشتند و موها  
 باقی مسئله ضاوا موی عبد الکریم از فقیرم پر سیده بود و او را نوشتم که مخرج و  
 صوت ضاوا مخالف مخرج و صوت ظا است اگر کسی ضاوا را بظا خواند غلط فاحش  
 است که در بعضی مواضع قرآنی موجب فساد ساز میشود اگر کسی و یصل الله الظالمین  
 را و یصل الله الظالمین خواند یا و من یظلمه خماله من هاد خواند  
 ضاواش فاسد خواهد شد و نوشتم که او را ضاوا و از رسائل تجوید نتوان آموخت بلکه  
 از ملقی نعم استاد می توان آموخت فقیر از قاریان قد باره و ادامل تعلیم قرآن مجید آنچه



اداره حرف ضاد از استاد آموخته بود بعد از آن تقریباً بیست سال از قراء حسین شریفین سماع  
نمود بجهت الله تعالی بجیشیه همان تعلیم ادبین بوده. صاحب تصفیه و همزیه در فصاحت  
حضور اقدس علیه السلام میگوید:-

فان ضداً فصيحاً اسرارياً لطلق الضاد

بھیث تقر منه النظام -

پس اگر ضاد و کافا قریب الصوت می بودند فخر نظام چه معنی داشت و نوشتم که  
قراء حسین شریفین بالتواتر همین حرف را از فم مبارک رسول اکرم صلی الله تعالی  
علیه وسلم گرفته اند و میخوانند ضاد را بصوت ضاد میخوانند با حرف کافا هیچ مشابهت  
و مشابهت در صوت نمی دهند و همچنین ضاد را به بدل میخوانند و نیز فطافا حش  
است بلکه بفکر فقیر فرقی که در میان ضاد و سین و مثلاً است زیاده از آن فرقی است  
در میان ضاد و وال و کافا و در بین قاریان و حافظان بدرسه فرقانیه لکن آنکه تقریباً  
چارصد هفتاد و پنج نفر قرات میکنند و از استادان غریب تجویزی آموزند اکثرش  
بر موقوفه عرس مبارک حضرت مجید قدس موسی آیند و میخوانند نهایت خوب می  
خوانند ضاد را بجزین و صوت ضاد میخوانند بهیث تقر من انظار. مگر با این فتنه نیز  
ابتداء از غیر مقایده بین پیدا شده است و بهر نی ساد و حان به تبدیل این حرف می  
کنند بقاضی عبد الرحمن صاحب پانی پتی که در زمانه خود رئیس القراءه هند مخاطب  
شدند و عمر شریفش قریب به صد سال رسیده بود فقیر بملاقات ایشان رسید  
بود یک رساله از تصنیف خود بفقیر در تحقیق حرف ضاد عنایت کرده بودند و کتب  
خانه در گاه موجود است و در آن نیز ثابت کرده است که ضاد را کسی بخرج قافا نخواند  
موجب فساد قرات است. والله تعالی اعلم.

امامه جمادی الاول ۱۳۸۴ هـ - العبد الفقیر محمد حسن علی عنه اذکریه

دینار موسوی صاحب یک دیگر مکتوب در تحقیق این مسئلہ بعرنی نوشتہ اند کہ نزد  
موسوی صاحب موصوف موجود است در دنیا نقل کہ دن آن ضرورت نیست  
ع در خانہ اگر کس است یک حرف پس است فائدہ ۵۰ حضرت ایشان در  
ادائے خارج حروف الفصح و مکلف نمی نمودند صحیح صحیح و روان روان میخواندند  
بعضی مردمان کہ دشت و تہ و حروف خلطی از صد زیادہ سہالہ می کنند قرآن شریف  
را از سلاست و ملائمت بسرحد ثقل و صعوبت میرسانند ہم شرفاً ممنوع است  
و ہم طبعاً ناخوش و ناخوش و ناخوش یعنی آنقدر کہ طبعی و فطری است محمود است و زیادہ  
برخواہد بود سبقتی در بر و بجم کردن و ترنم نمودن چنانچہ بعضی مصائب می کنند و دستیار گوش  
داشتہ چشمہ را سر و در گہائے کلور استغنی میگردانند و شریعت گناہ است و  
نا روا و تحقیق این مسئلہ شیخ علی قاضی دیگر علماء تفصیل کرده اند

من شام فلیظرفی محلہ

## فصل در بیان کتب خانہ حضرت ایشان

حضرت ایشان قبح آباد و آباد با کتب خانہ شریف گمی داشتند و آن را  
بهترین متاع و اردنیامید داشتند چنانچہ حضرت کلان عاشق کتبہا بودند و در  
سفر و حضر و خوف و خطر مسند و قلمائے آرا از خود جہانی کردند و کتب خانہ محراب  
و غراب روزگار از ہرق و از ہر علم جمع کردہ بودند چہین حضرت ایشان ہم شوق عظیم  
و رغبت بے نہایت بجمع کتابہا و مفاہد آن داشتند  
فقلت شراباً قال لا بل وراشدہ

تو امر شفی من والی بعد والیہا

در کتب خانہ حضرت کلان چہ فیہ بعضی کتابہائے نادر کہ در دنیا مثل آن موجود نہا



موجود بودند و اکثر کتابهای درسی که امروزه در چاپ علی العموم شائع شده اند چون هدایا  
و شرح و قایم و کافیه و شرح ملا و مثل و تلک پیش حضرت ایشان قلمی مصحح و محشی  
بجوشی مفیده از آباء و اجداد رسیده بودند از یک یک کتاب دو دو سه سه بلکه  
بعضی چهار پنج نسخه بهم موجود بود و مگر بعد از ولایت حضرت کلا آن قدس سرفراز آن کتابها  
در میان دو برادران تقسیم شدند نصف آن بحضرت قبله گاهی و نصف آن بحضرت  
عمومی صاحب رسید. کاشکی اگر آن کتب خانه کجا باقی می ماند از نوادر روزگار  
می بود.

بعد از آن حضرت قبله گاهی در عرصه پنجاه سال بسیاری از کتابهای قلمی  
و مطبوعه مصر و غیره خرید و مستند به باد سنت آورده داخل کتب خانه نمود کردند. بعضی  
کتابهای قلمی که از ایران و قفقازان بطریق پید می رسید از آن بسیار محفوظ میشدند  
و در کتب خانه خود محفوظ میداشتند.

در رفته سامان داد بر آن کتابها یک غرفه بالا خانه خیار کرده بودند و کتابها را  
هر فن را علائقه در الساری بامی متعدد و ترتیب و اندر رشتند و نام هر کتاب بر پشت  
آن می نوشتند تا عند الحاجة در آید و آن کتاب و بازداشتن آن تکلیف و  
سرگردانی نشود و باین تدبیر کتابهای قلمی از آفت ارضه یعنی دیوک سلامت ماندند.  
مگر باز آفتی دیگر در کتابها پیدا شد یعنی نمرودن کتابها گرم سفید غمغمی پیدا گردید و کتابها  
را خصوصاً قلمی کتابها را که بر اوراق ساده دست ساز نوشته بودند و که نمرودیه بودند  
بسیار نقصان می رسید بجلایهای حمولی از انداختن چون در گماشته نم فایده  
نمی شد آنرا ناچار شده تمام کتب قلمی را از رفته سامانده می کردند و بر داشتند بکوشه بر در و چرا  
که در آب و هوای کوشان آفت پیدا نمی شود پس حالا اکثر کتابهای قلمی در کوشه  
و چهایی در رفته هستند و در کوشه هم بر آن کتابها بالا خانه قلمی تعمیر کرده کتابها را

در طاقچه بانگاه داشتند و محب آنکه در واقع زلزله آن بلا باشد از انهدام سلامت  
ماند و کتابها را بیج نقصان ز رسید با آنکه دیگر عبارات پخته و مشیده و جنب  
آن همه افتاده زمین دوز شدند.

حضرت ایشان ازین معنی خجسته و شاد بودند و میگفتند الحمد لله تعالی که کتابها  
ما سلامت مانده گو که دیگر اسباب با بسیاری تلف شد.

حضرت ایشان کتابهای خود را بر اولاد ذکر خود وقف کردند و چون دیگر اموال  
و املاک تقسیم نه کردند و در وصیت نامه نوشتند که کتابها تقسیم نشوند هر کسی را از  
اولاد من کتابی در کار شود بزرگوار در کتب خانه بر جای خود بدارد کسی را بطریق  
همه نه بپند و هیچ دشمنی آن نکنند چنانچه تا حال کتب خانه بر جای خود محفوظ است  
و فهرست کتابخانه موجود در کتب خانه حضرت ایشان خود قلمی نموده اند.

کتاب های بر فرخ در باب طعمه درج کرده نام مؤلف کتاب و تعداد اجزای  
آن و آنکه قلمی است یا چاپی و از کدام مطبع شائع شده فصل نوشته اند بعضی  
کتابها این قدر تقسیم اند که یک کس بمحل برداشته تواند در ده و دوازده مجلد فقط یک  
کتاب می آید مثلاً تفسیر و تفسیر در شش جلد تفسیر روح البیان در چهار جلد تقیم  
تفسیر طبری در سی جزوه در هشت مجلد فتح الباری سی جزوه در شش مجلد کلان عینی  
شرح صبح بخاری در دوازده جلد رسد الفرائض تکمله در هفت جلد فتح القدر  
بتطبیع کلان در چهار جلد تقیم نریالی شرح کنز در شش جلد مبسوط امام خراسانی  
در سی جزوه ۱۵ مجلد اکبر اعظم و محیط اعظم هر یک در چهار جلد تقیم فتوحات مکیه  
در هشت جلد شرح احیاء العلوم الزییدی در ده جلد تقیم اغانی ابو الفرج اصفهانی  
بیت جزوه در ده جلد شرح مواهب در ده جلد.



## ذکر بعضی کتب نادره و نفیس که در کتاب موجود اند

حسانل شریف خوشخط و مطبوعه و نسخ خط شیخ علی قاری که در سنه ۱۰۵۵ هجری در حرم محرم  
کلی تحریر شده.

قرآن شریف قلمی خوشخط مطبوعه محمد کلان که در سنه ۱۰۵۵ هجری در محرو و بعد از قلمی شده  
تبرک بی بی صاحب کلان که از نویس فقیرانم الحروف بطریق به عنایت فرمودند  
در صحت و خوشخطی و قدامت مثل این نمونه در دنیا یافتن مشکل است اندکین فقیر بود  
عجب و عده دلائل الخیوات و حزب الا عظمه دستخط مخدوم محمد باشم توی  
مع و دیگر ظائف و تصانیف قلمی.

حصن الحصین قلمی خوشخط مطبوعه و مذنب بغایت نفیس و مکلف که حضرت  
ایشان را از میرزا محمد کاشانی تا بهر مدتی رسیده.

تفسیر نادر و بیانات کاشانی قلمی که در بعد از شریف تاریخ ۲۸ خرداد ۱۲۶۶ هجری  
تفسیر غریب القرآن قلمی. تفسیر یعقوب چرخشی و درباره انیس قلمی و خوشخط.  
حاشیه کشاف از میر سید شریف قلمی نادر و موجود.

تفسیر و وسیط از امام غزالی قلمی خوشخط محمد کبیر و تقطیع کلان.  
لمعات شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق محدث دهلوی نصف اول قلمی.  
نهایة فی غریب الحدیث والاثر از ابن الاثیر قلمی خوشخط مطبوعه.  
حاشیه میر سید شریف علی الشکوٰۃ قلمی خوشخط نادر و موجود.

جنت النعیم فی فضائل القرآن العظیم از بیانات محمد باشم توی قلمی  
شرح شمائل کبیر از تصانیف شیخ علی قاری قلمی خوشخط من تصنیف ۱۰۸  
و من تحریر سید محمد.

منهج العمل انتخاب كنز العمال از مقدم محمد جعفر یكفانی قلمی نادر بود  
 حلیۃ الاولیاء فی طبقات الاصغیاء لاصغیانی قلمی یك جلد ضخیم  
 عنایده شرح بدایه قلمی خوش خط جلد اول و ثانی و ثالث و یك جلد ضخیم و تطبیع كلاس  
 كفایده شرح بدایه نصف غیر قلمی. فتاوی تاتارخانیة كتاب الزكوة قلمی  
 بیاض مقدم محمد باشم تقوی در دجله عاشیه حضرت علوی علی شرح الوقایه قلمی جلد  
 اتخاف الاكابر برویات الشیخ عبد القاهر تالیف مقدم محمد باشم كتابی  
 است عجیب كه فلان سلسله اسانید كتب و رتبه قلمی الاستاد لوط و تاتارخانیة  
 رسانیده كه و كذا لك از علم فقه و حدیث و تفسیر و غیر آن و اجازت نامه او و قضا  
 و طرق تصوف و سلوك نامشروع و خلاصه جمع كرده و در دجله و كمال داده  
 فاكهة البستان قلمی ایضاً تالیف مقدم محمد باشم ذكر علیه الرحمة  
 فتاوی قتیبه قلمی خوش خط المسالك المختص شرح مناسك شیخ حرره  
 للشیخ علی قاری قلمی خوش خط.

العصریه تالیف شیخ حرره شد بندی مهاجر کی و تانیة مذنب حقی كه وقت  
 عصر بعد المثلین است. قلمی.

فتوح الحرمین فارسی منظوم از مولی بهامی قلمی خوش خط مع نقشهای مآثر الحرمین  
 مجموعه فقه قلمی شتمل بر بیت و شش رساله مشرق و نادره

مجموعه بیت و هفت رساله مقدم عبد الواحد سیستانی بیاض مقدم  
 عبد الواحد سیستانی در چهار جلد بهر دو كیاسب. معارف العلوم فی تدریج  
 العلوم المتداول و احكامها و مراجع اصل الحیاة عند قكم اهل الاموات  
 كلاهما للشیخ محمد طویل قلمی نادر و بود فتم للنمان فی اثبات مذاهب النمان  
 للشیخ عبد الحق محدث و طوسی و تانیة مذنب انبایات و امادیت صحیحة



الروایات قلمی - شرحی القانون یعنی در شرح بر قانون شیخ مرئیس د حکیم علی جیلانی چاپ شده گزارد و وجود - قاموس الفقه الفقهی آبادی قلمی خوشخط مطلا در یک جلد ضخیم - صحاح البیوهی قلمی نصف ثانی نیز شرح شرح عقائد از مولانا عبد العزیز ملتانی قلمی عالی چاپ شده - شرح الامالی للشیخ علی القاری قلمی مشنوی شریف قلمی خوشخط مصداق پرشش دفتر در یک جلد تبرک از ولیفیه حضرت خواجہ قند بار والہ - کلیات مرزا صائب قلمی خوشخط مطلا نسخہ عمدہ در یک جلد شایسته فروزی قلمی مطلا و مکلف و مصور از میر امام بخش نالپر مشرف شده - طبقات و اقدی قلمی کچلہ ضخیم بخدا عرب از جزہ دوم شروع شده - مجموعہ رسائل امام سیوطی اکثر و کثرت در خط عربی شتمل برہ رسائل نادرہ تاریخ الخلفاء سیوطی قلمی -

نفائس الفنون تصنیف محمد بن محمود آملی که در این از علم و فن قدسی اصول و قواعد نوشته زیادہ از صد علم دین کتاب جمع کرده قلمی خوشخط نادر و موجود از قدسی ناقص یک جلد کلاں -

و مطلع العلوم حکیم موری و عبد علی خان کهنوی برہین طرز چاپ شده شائع شدہ آفتاب ابن مالک قلمی خوشخط قلمی - عبد الغفور عاشیدہ شرح - معانی البیسیب ابن ہشام نوی قلمی خوشخط کامل - غایتہ التحقیق شرح قافیہ قلمی - ترکیب الکافیہ قلمی - التمامیہ شرح شافعیہ شرح شرح مائتہ قلمی - سعدیہ شرح زنجانی قلمی - مجموعہ رسائل خوش قلمی - نرغانی و صلح قلمی - مصباح در علم خوش قلمی - قطبہ شرح شریف قلمی خوشخط و عماد عاشیدہ قطبی مولانا عارف ابن نجفی الفارسی پرورد قلمی و کچلہ - معقول در علم معانی و بیان و بیع از سعد الدین آشتیانی قلمی - چلبی علی المطول قلمی - عاشیدہ مختصر معانی البیرونی قلمی -

حاشیہ بدایۃ الحکمہ شیخ محمد نصیر الہی قلمی۔ مکتوبات شریف حضرت  
 امام ربانی مجدد الف ثانی کامل ہر سہ دفتر در سہ جلد قلمی خوشخط ایضاً جلد اول برسم خط  
 عربی خوشخط فقط جلد اول۔ ایضاً نسخہ دیگر قلمی کامل۔ مکتوبات سعیدی یعنی  
 مکاتیب حضرت خواجہ محمد سعید فرزند اکبر حضرت امام ربانی قدس سرہ از کتب خانہ  
 مشائخ نوادی نقل شدہ نادہ وجود است و انہما را بعد ایضاً از حضرت محمد سعید  
 مذکور کہ در این بیان سلوک ہر چہ بطریق علی الخصوص طریق نقشبندیہ سبقتاً از  
 اول تا آخر تفصیل ذکر کردہ بدست حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ و وقتہ القیومیۃ  
 فارسی قلمی در حالات و کرامات حضرت مجددیہ۔ حضرات القدس للشیخ  
 عبدالعزیز السمرندی و احوال اکابر نقشبندیہ تا حضرت مجدد و اولاد و خلفای او۔  
 نہادۃ المقامات ایضاً در حالات حضرت مجدد شیخ محمد شمس قلمی۔  
 ینا بمع الحیوة الالہیہ فی طریق الطلاب النقشبندیہ از تصانیف  
 شیخ ابوالحسن و اہری سندھی ہر سہ جلد و یک مجلد انجم کتابی است عجیب و سلوک  
 و آداب و معانی و تحقیقات شریعت و طریقت کشف الغطاء از حضرت  
 شیخ محمد فرغ ابن حضرت خواجہ محمد سعید و دفع اعتراضات معتزین بر مکتوبات  
 شریف و مہجۃ النظائر فی برائۃ الابلہ از تصانیف حضرت مخدوم  
 محمد معین توی سندھی کہ انہم در دفع اعتراضات مخدوم محمد شمس توی بر مکتوبات  
 شریف و جواب دیگر معتزین است قلمی فصل الخطاب از تصانیف حضرت  
 خواجہ محمد یار ساخیل حضرت شاہ نقشبند قلمی فرخندہ صاف عندین عظیمین یعنی  
 مخدوم ابراہیم توی و خلیفہ محمد خان نظامانی از تصانیف سیاح محمد ابن سندھی قلمی۔  
 مجموعہ و مسائل حضرت مجدد الف ثانی کہ مشتمل بر بیست و ہالہ مؤلفہ حضرت ایشان  
 است مثلاً مسئلہ و معاد و سائر ذلک و انقض و شرح رباعیات خواجہ بزرگ در سائلہ



وحدۃ الوجود و غیرہ نامہ و یک جلد میں۔ اتنی نامہ سفر تہ شیح الاسلام عبد بنہ نصاری  
قلمی نوشتہ شدہ ہے عبد بنہ ہاگی چہا رہ چمن نظر و نہ از تصانیف حضرت خوا  
عبد الاحد شہر و غریب و صحت مکتوبات مخصوصی ہر سہ جلد تالی و نامہ دا  
یک جلد است و دو جلد مکتوبات شریف حضرت خواجہ ہر یک جس میں ہر قلمی  
یک جلد ہے۔ بیس ہر پیدین از ایضات حضرت قلمی کا ہی قدس و ہر جلد  
تقریباً بیس ہر ہر نامہ عشرت ان قلمی ہر جلد حضرت ایشان .

مراد المتفقین تصاحب شیخ عبدالحق و بلوی حد حوال شرح عمه ابوباب شفیق  
در شرح علی شفیق تالیف است نامور ابو جلال قلمی خوش خط یک جلد در میان انتخاب و انتخاب  
ایضا از ضعیف محدث و بلوی حوال شایع خراسان و هندوستان قلمی خوش خط  
منه قبا العارفین حوال موسی جلال الدین دومی حدس سر قلمی خوش خط  
محل المومنین شمس العارفین علی الدین بن عبد السلام در شرح مکمل بن عباد  
سفری به دور یک جلد قلمی خط خوش و نه میانی - شرح لغات عراقی - شیخ  
اربابی بهدی تالیف قلمی خوش خط شرح حنفی شریف زیلال لیلیه صاحب  
تالیف بلوی بهدی دوم قلمی خوش خط یک جلد شمس عوارف المعارف بلو شیخ  
بن حفص السمرودی مع بند قلمی مکارم اسرعیه بن غلب الاسفغانی به دور  
قلمی خوش خط مطهر و یک جلد شمس محمد موسی سرانگل مضمون محمد معین موسی مع  
دیگر تالیف صوف و سوره سنن ربی در قلمی و یک جلد شمس یحیی محمود ربی کل  
سلوک و طریق و عقاید و فقه مشتمل بر ۱۵ رساله جذبات الخواص تالیف ویدیه محمود  
قلمی احباب و مکتوبه لدین بن ابی امام محمد بن محمد غفر بن ربیع و در تالیف قلمی مصحح  
بکثرت میرت قندهار به دور و یک جلد یحیی بن ربیع و تالیف محمد محمد امین علی بهالی در دور  
حدود البصائر تالیف و تالیف قلمی خوش خط مطهر و یک جلد ایضا ربیع ربیع و یک جلد لعل





[illegible]

قلب لا عرض بالشمس في سائر كرات دوائر في سائر  
 نساء في الحق وحقه مع ان لا عرض له من سائر في سائر  
 الى الاقطار وحلله الشمس وغيره في سائر في سائر  
 ان به السهم وحقه ان كورد لاله محصاه في سائر في سائر  
 محال ان لا به من تفه على الايجاد في سائر في سائر  
 فوقها والارض صوب دما تحتها وبارق الوجود ووجوب وجميع  
 اوصاف الكمال ذات بعد ربي به سائر في سائر في سائر  
 في جميع بلا مرجح ومن امر لئله منهم بعد ديه وما اسما لهما في  
 نسبة بينهما الخامس ان جاز ان يكونا النظمين متفقين في ان  
 تكون لاله بلية او ريعه او خمسة في سائر في سائر في سائر  
 في سائر في المحصر في السائر في حوايل في المحصر في السائر في سائر  
 جواس في المحصر في الواحد الفرع الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم  
 يكن له كفوا احد السادس ان امكن الاتفاق بينهما لما في  
 امكن الاختلاف كذلك في صورة الاختلاف ما ان يكون احدهما  
 الغالب والثاني المصوب والغالب هو الله تعالى والمصوب لا يليق  
 الا توهية وما ان يتوينا في الغالبة فالمرئ يكون المصوب سائر  
 محال ودلقت السموات والارض في عدم فرق بينهما دلت  
 على انه ليس هالك احد يعارض الله بوحده الفهارس سائر و  
 كان لظلالها من رتبة وتقليبه ودور لا ملاقاة ولا كركب  
 ونزول الاقطار وهبوط الرياح ويات الارض لا قلب من الارض  
 والاحياء لا مائة لا يد له من له في حركتهم سائر في سائر في سائر



ويكنى لذلك نظامه و حد حد لمرر لي بدتي فيما حجة و  
 اي ضروري في حريه سر كنه في الامور و في صور رأسه  
 نظام العالم من الله و حد حد حتى تحت تحت في تجويز به اخير  
 ضربك معه سبب بد و تعالى عما يقول الظالمون من غير  
 لثامن فرضنا الهوس و لو ما حال و فرضت تب و يهمل في بقية  
 و الغيبة و الحكمة و الايراد فانت بعد ايها ان فت اعبد  
 احدهما فلا تقيس فذلك مرجع بلا مرجع و ان قلت عبيدهما  
 جميعا فكيف يقول لا الدالة لله و من انهما لا يجهل لهما  
 اناسع ان قلت ان هاتين الهيتين احدهما حاق و لا حاق  
 السر كما ان عمه المحوس و سمو حاق خيس و حاق و حاق و انتر  
 هر من ذلك فاصل من و هو و اول و ان يهمل عبيد ان  
 قلب سبب له خسر فمن خلق قلب سرور و قلب سرور  
 انتر فمن خلق قلب خسر فانت سبب خيس و عبيد الله تعالى و انتر  
 عبيد الشيطان قلب الشيطان محزون و محزون لا يمكن ان يصبر  
 حاق و ذلك ما طرقت في الجنة و النار و عودان في الاخرة في تصرف  
 يهمل ان يكون ان قلت ان نعمة في تصرف الله بخير و تارة في تصرف  
 الله انتر فاعبد الله سبب الخير و انتر فانت ان يقطع بصفين نصف  
 لا الله بخير في الجنة و نصفه لا حرا لا له انتر في السرور و يمكن حقا  
 الضديين في مادة واحدة و ذلك ما طرقت في النار و انتر في حلق  
 ان قلت حذقه الله تعالى و انتر في حقا و محزون لا يمكن ان يصبر  
 و ان قلب خسر نفسه سر اخير لا يني سبب احدا و انتر في خسر و قلب

سبقه اله الخیر الاول المسبوق مخلوق لا مذموم حصر فی الزمان عن  
 السابق والحدوث لا یمکن ان یشاوی لقدمه فاما التساوی فی المخلوق  
 لرب الیائی العسرة والاحترقة لعاشره علم من کانت له صین  
 العسرة من الدلائل التسعة ان یوکان فیهما الالهة لا الله تعالی  
 یضدنا ومن کانت فی هذه سنی وهو فی الاخرة عسی واضل  
 سبلا وبعثتم المقالة بقوی لا اله الا الله وحده لا شریک لئلا  
 یمنع منه محمد یحیی ویمیت سیده الخیر وهو علی کل شی  
 قدیر - سبحان رب العزیز عما یصفون وسلام علی مرسل  
 واحمد لله رب العالمین واسمهم من لا یخاف ان یمن علی العبد  
 الضعیف محمد حسن الفاروقی بدعاء معفرة وارجوة من الله  
 تعالی -

و کانت نکتته فی شهر رجب سنه ۳۵۶  
 یکسر رساله در سوک نقشبندی و کتیب شغل و مراقبه در طائف غمره  
 از عالم خلق و عالم امر تحریف کرده حضرت ایشان -

و دیگر رساله در تعین مسکن و صفت وجود و صفت شهود و معانی اصطلاح  
 آن و ذکر دلائل و اقیس و بینه مشرب محراب مجدد و ترجیح مذہب ایشان  
 بدلائل عقلی و نقلی نوشته بودند مگر درین وقت این پرورد رساله بدست فقیر  
 رسیدند اگر بعد ازین پیدا شد تعریف آنچه کرده خواهد شد -

شعر و شاعری - حضرت ایشان شعر و شاعری شغفی نداشتند و میل خاطر  
 بشعر گوئی نمی نمودند بلکه در حق شاعران و باب اعلی ان مضرب استند و  
 در ان باب تعلیم فتوی یوسف و انجا و سکندر نامید داخل نمی فرمودند البته اشعار  
 و سائده متقدمین را و معانی لطیفه و طائف شعر السیر پس می نمودند چنانچه

در یک بیانی غریب است سعدی و جامی و صاحب دیوان فتوح که بر تنج یک دیگر  
گفته اند و در دیوان سعدی کی سب انتخاب کرده و نوشته بودند و از بهایات  
رباعی عمر خیام رنج و دست و شستند و از انهم بعضی رباعی با که موافق مشرب  
و مذاق حضرت ایشان بود انتخاب کرده و در جزوی مضمونه نوشته بودند و از  
مذوق و شوق میخواندند و از خود اندک آن رقتی پیدا می شد که به اختیار آب  
از چشمها نماند مبارک بدان می شد و گریه میکردند حضرت ایشان اشعار را را  
گاهی بطریق موسیقی و طرز ترغیمی خواندند و از تشدید بعضی مدح مستی میخواندند و از  
روان صبح و صبح بخار و شسته و غلط و موزون نمی کردند.

در بیان نظمها نماند متذکره و قلمه های تاریخی که حضرت ایشان و امثال  
فصاحت و سلاست گفته اند بر لب یادگار درین اوراق درج نموده است و  
در وصف مدینه مطهره

ز اوصاف مدینه بدویم قطره زور پاک  
عنایت خاکها کی حاصله آنجا نماند  
خداوند عطا کی نده خود را بصل خود  
بی مقام تو چه جای آنجا ما را نمی  
اگر خواهی کنی جنت باوی می نام  
نفس من به نفع آنجا خواه از حق خات آنجا  
سایه حضرت ایشان سخت بیمار شده بودند که سید زندگانی نمانده بود  
چون قدری افاده و تخفیف یافتند در مسافت عافیت و سوانح صحت این  
اشعار گفته اند

است ادیری ما حرم فی کمال العفیه

نعمه معنونه "عبدالحال لعافیه

نیس پیری کل شخص ما بقایها امرا یس

لاولا یعرف لها قدر یحس انعامیه







تاریخ تولد و وفات حضرت میر و سید قدس سره -

شیش کابل و عاشق تو شد - وفاتش در محسنی ابروی  
۹۱ ۳۴۱

تاریخ وصال حضرت محمد قدس سره وراثت رسول  
۱۰۳۴

تاریخ وصال حضرت خواجہ صفی اللہ تاجی مخدوم ابراہیم مدنی و الایہ فقہ قدس سره  
تاریخ وصال حضرت شاہ عبد القیوم جد حضرت ایشان خوانند میر علی بالائی در معتمد شریک  
بلغ اعلیٰ یکم لایہ یافتہ و در بدعت و برائت کمال کرده بر رسانی فکر و شنائی  
طبع و آفرین بدقت و وصال قبلہ گاہ حضرت ایشان حضرت خواجہ عبد الرحمن  
غفر لہ تاریخ وفات حضرت ایشان غفر لہ یہ زیادت یک الف تاریخ وفات  
و تہادت سرز منظر حال بمان عاشق حمید مہدی استہدائے تاریخی وفات  
حضرت غلام خانہ اور حضرت گلان کدور کہ مکرم فوت شد شیخ عمر والد حضرت  
ابوالخیر دیوبند و نهایت فصاحت و جہد دعا بہ نظم کرده است -

کرد حضرت غلام خان وفات نقشبندی مجددی آگاہ

روز شنبہ ہجری ۱۰۵۱ قمری یافت جادو حرم بیت اللہ

بدعا گفت سال فوت مستمر برد اللہ قہرہ و شہرہ

در تبایک برادر ہم ہاشم خان بحفظ قرآن مشرف شد عارفانہ دن گلہاں سنہ  
آن از لفظ حافظہ حیاتہا استخراج نمود و ایس از عجائب و اتفاقات نادرہ است -  
در سائیکہ ہمایوں پور شاہ دہلی پدر اگر زہرینہ ہائے مام پالیش لغزیدہ اختداد  
حال داد حسب حال واقعات تاریخ آن چنین یافتہ ہمایوں بادشاہ در ہم اختداد  
تاریخ مردن چہا گیارہ پور شاہ بندہ مستحق در مصر چہا گیارہ پور شاہ رفت یا مہاندہ  
در سائیکہ شاہ چہاں برادر خود شہرہ و راسل و شہرہ شہان چہاں در شہرہ خود گفتہ



روزگس گلاب ارجہ خوش کشیدہ کشیدہ نواز رنگس من گلاب  
 چوپرس گسی از تو ناسخ من جو کور شدہ دیرہ آفتاب  
 در سالیکہ غیر کشیدہ رفتہ بودم طب العمان حمیدہ کہ زشتہ سال بد کشیدہ  
 غرقانی قحط سالیکہ بمع ستہ بودہ یکے از طرفیان تاجی این واقعہ جنیں لقمہ کردہ  
 بدام قحط و طوفان مہ خیمز قلوب المخلوق کالمحدثان حسبتہ  
 پئے تاریخ مہ خوانندہ طلاب بجای صوب نہید عسقی نہید  
 تاریخ مسجد جامع در شہر امرتسر پنجاب کہ بزنا میہ دیہ ارکان نو شستہ اندرہ  
 زہنی مسجد کہ غیر اندیس بنا کرد بشارت ساجدان نیک پے را  
 چوبستہ سال تیسر شتر خرد گفت جنرات اللہ فی الدار مہ حیدر  
 جامع محاسن لفظہ و معنویہ است۔

## مبشرات منامی

سحر کرشمہ و جملش پنجوب میدیدم زہی مرتب خوابی کہ ہر بیداری است  
 باید دانست کہ کشف کرامات و خوارق عادات در عالم کون و فساد بشرط  
 ولایت است و نہ بزنگان دین را بدن عت و مریدان و مردمان خوش اعتقاد و  
 بعضی امور عادیہ و کایاتہ انعامیہ را نسبت بہ بزنگان میکنند از حقائق علوات  
 می شمارند یا در نقل و معات و بیان کرامات بحسن ظن خود کمی مشی و مباغظ از می  
 می نمایند این فقیر نظرین امور بہتر دانست کہ مے حکایت مریدوں و مخلصان  
 مکاتفات و مریدانے ہا و قدہ حضرت یتان کہ بدستخط خود در مجموعہ دلائل حیات  
 نوشتہ اند و احصا کی مشی یا مباغظ طرز می و ان تصور نیست نوشتہ کہ تم تر

روایه صافه حی خواب صحیح بهم در شربت معینه سب و به نزد برنگان دین  
قابل اعتماد و یقین قصه حضرت یوسف علی نبی و علیه صلوٰۃ و سلام در قرن  
شریف بران شاہد است و ہم ایندنی دین و شروع نبوت بخواہد سب و شہ  
است در حدیث شریف آمدہ کہ رویای صالحہ جزئی است از چیل و شش جزئی  
نبوت و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
لعمریق من النبوة الا امسرت قالوا وما امسرت قال رؤیا  
لصالحہ و فی رؤیای ما لک عن عطاء من لیس المرور در میان الرحمن  
المسلم او نری لہ و آن سر و کائنات علیہ صلوٰۃ و سلام بعد از صبح کہ پنجم  
در خواب دیدہ بودی بر محراب خودی و پنج صحابہ میدیدند برن جہت علیہ  
الصلوٰۃ و السلام عرض نمودی و تفسیر بر رسیدندی -

ولیر آن حضرت علیہ صلوٰۃ و سلام فرمود است بہ کہ در خواب دیدی پس  
تقدیر یقیناً کہ مرد خواب دیدہ است نہ در مرتبہ شیطانی قدرت نہ اند کہ  
بصورت من متشکل شود و در خوابت در غیر آن پس از بعضی واردہ میں امت  
و اولیائے صالحین دریں منصب شہ یکب با ستہ و خدیطان بصورت  
اوشان متشکل نشود و بعد استبعاد و محل رفتن نیست یک خواب صحیح بہتر از  
ہزار کشف و کرامت است -

قال قدس سرہ بعضی مسامحہ التي رويها انفسه  
تعدى و نا الفقير الى ربہ محمد حسن القاسمي -

### خواب اول

مرآة فی السماء ليلة الحادية عشر من شهر شوال مكرم سنة  
تاریخ ۱۱۲۳ شوال مکرّم سنة ۱۲۳۲  
در خانه خود در کہ نہ بلوچستان ختم ہوا

سلا بن حدالاف و تفتاته  
 قسطنطین و جرد نانی و مع  
 فی کوییا کافی مزیت من لعیله  
 فی سدر سدر و سدری و نام مع  
 سدر حصصه ابو مد سدر سدر  
 و جماعه من الاعراب و فیه  
 من لشایع سدر سدر متب  
 و مع جماعه من حسان  
 انشاس و مع کثرت سدر سدر  
 استیخ و سدر سدر بر هیثم حدس  
 سدر حد حسان ابلد و سدر قما  
 سدر و کان احقار حطط  
 بالبلد و کسر بلد حرب  
 مهدوم و سدر سدر و سدر  
 لحد حطط و سدر و سدر



من اراد اسم فان اولاد من حمه  
 مر به و حمه شدة قد مر عو  
 من النر سارة و حمر جو من بقية  
 و ناد حلت و حدى قلد اليه  
 المر جو كما نه ناندر عن السر بر  
 فى غابة من اشاعة و تصعد  
 و صبه نوب و وجهه لمارب  
 محطى عك نوب سكر  
 صمد به بصر لمد كمر الله  
 بعدى فبته يصطرب فى صدى  
 خب من من مر مر ته بتمت  
 غابة فى النور حكمة قلد هو  
 بصر لمد و حمر ب كما نه مر مد  
 مر د السلام على و بعض من  
 فى تمان لفسد مظر و ناسد  
 و يتعجبون من بصر كه  
 فصداد ب عبد هو جوشه  
 صاعه و انشعرت ياد حمر  
 بقللى و ممد و ب صه ع مته  
 السلد دلات قسى بصر لمد  
 ب مر مد حمر ب صعه و حمر

که و لدم حوم و دیگر جماعت از ریاض  
 فارغ شده هر دو بی آیند و  
 من تنها در مسجد حل شده ام  
 می بینم که خدمت مر جو مر جو زنی  
 و خوب اند و جایست سیف  
 و نصف اعظم پیستند و پر رسته  
 خود پودی گشته اند نه مگر سیف  
 مدام ایستادن در صفت حلت  
 متوکل است و آب هم پیستند  
 بظرب است پس من از  
 باب به استناده در  
 مر جو پیستند و سد مر جو  
 پس استناده و بصر ب  
 رفته بود که بر است جواب  
 سد مر من داده میسکنند  
 و نفعی کار به و ن فیه  
 بود و نفعی بستان میسکنند  
 و مستلن مظهر من حمر میسکنند  
 پس من و نفعی بستان میسکنند  
 نفعی مشغول شد و بسبب نفعی بستان  
 بر کعب من ملامت بود و نفعی بستان

حرکت عنه و بحضرت دیگر  
 انوار مرآت بر نه سخن مدد در  
 فی ترقی الدنیا و الدار  
 عشق من احوال خاصه محبوب  
 علی خطبه من علی سراج یاب  
 انوار آن انگریز علی حسب عاده  
 اهل الهند و نول لول و الحمد  
 فی دولت امجد و تسبیح  
 الشریف فی حیره رخ سراج  
 مسجد و معده جماعه من  
 انوار و جهان کائنات متغزل  
 بنور من الشیخ و ربی الولد  
 رحمة ربی و ما حسب حافظ  
 بنو حبه نفس السخیخ  
 الهیوم قدس سره کاشف  
 بستیور و پر مد لا نصرف  
 واضحا ینک یوم علی حذر  
 عظیم استماع به روح  
 حسب آیت الوان فقر دلت  
 حب و وفقت کدلت حتی  
 انصرف لول و جنت رب

پس همه پر دین آمد و کجاست  
 مدقق شد و ما همه در کوچه است  
 سن انت یقیم پس یک مسجی  
 سب ر سب ر دویم و دویم  
 آن کتاب قرآن تبیین حسب قاعده  
 اهل هند معوض است  
 حضرت و مدروم با نام تعانت  
 در آن مسجد قیام نموده و آن سفینه  
 رانده می در یک نیمه خارج مسجد  
 قیام نموده و با او جماعتی از جهان  
 و عوام الناس است گو با  
 یوئی از حبیب و لعب مشغولند  
 و مدروم خود را دیدم که در حسب  
 دیوانی و مدروم تسبیح مدروم در دست  
 بر سینه داشتند تعظیم  
 استاده اند و یار که رفعت  
 مستقره دو پس مرود  
 پس من هم مواضع و مد خود  
 آمده ایست و هم تا که داند من  
 رفعت شده رفعت و  
 من باز درون قبه بر

و دخست لقبه سر بر  
 اودع و جنت من سر  
 قدر هيك على حسب عادة  
 سر بر سر است  
 على ذلک اسر بر و علی  
 نور و کاف و جه است  
 غول سر و وهو مصطوح  
 على شمس لا بر خط و  
 ر و استع علم تعالی  
 لید یخور و جه ای  
 استع غول على سقر  
 الایم و لوح و  
 ا ف ع ع ع ع ع ع  
 استع مس و ر و ع و  
 یحاطه و و ع ع  
 و ل ع ع و تکلم ع  
 کشر ما حمد کثره  
 و فی احد ر و ع ع  
 و شاح و ع ع  
 عاص من عطر  
 استع ع و و ع ع

و در ۲ داخل قدم دوازده  
باب قدم و قدم چنانچه  
مادون راژن است نسل شش  
بر جرم روبرو که بهمان طور بر  
یا زنی حساب نه و با هم بر  
خود کشیده اند و دخی مبارک  
نسل با یک مشت است و  
بر دیو سگ یک خوبیده اند  
با من در دو خود نیستند هم  
گر چنین است آن من جرمی تو  
نه و دخی و بد ف من میگردند  
که شش به پهلوی راست برده  
دخی من توجبه سده من  
زده او متوجه شش و مستد بر  
بعد نشسته هم و با من گفتو  
مکشد و در طبق من نشاند و  
با دست میکند و در ده تیر شکو  
می نشاند تیرین پادشاه نشاند و در  
شش سال من است  
که شش و دانی  
و دساد نسل شش و دانی



فرقع ید به ودعای  
 خاداهو هوئی من الحاله  
 الا انی نای سر بید و خسته  
 بسیار کند بیضاء کامها  
 مقظوعه فنون القدصه  
 ادم شدید الاحصه فافه  
 رفیع سر آسه و قعد بعض معود  
 فوق السرایین و جد بدی  
 الیبتی مقوره و قنته عوامر  
 لکف مقبیل حید و اسهت  
 ان لے بقید سده و  
 قبلتها کدست و سا  
 محشر حلال من تعیل  
 حصه شیخ سی میدی و  
 و قنته و حرج من قنته  
 و حجت و سر فقه حکان  
 جعالت اعرف لشدون  
 الفلف لب و موحود و بعدد  
 سر آیه و شب و س قدس کب سها  
 بعدد م سادی علی حقی  
 و الله اعلم

پس به دو دست خود برداشت  
 و دعا کرد و دید که درین وقت  
 قوی تر بود ز حالت اول درین  
 شب رک او سفید مظهر  
 فون القیضه بود نایچسده  
 سفید گدوم گون پس ناگاه سر خود  
 بالا کرد و بر چاهان بنیشت و دست  
 راست من بزور کتس کرده کف  
 دست مرفوت تمام بوسه داد  
 من هم بزودی دستهای او  
 رگزن پس بوسه داد و  
 و بوسه داد و شیخ من  
 دست و بجایت خجالت و حسرت  
 غرور دم پس بهین طور و دایع و کرد  
 از تن بیرون آید و به نینسان  
 خود ملحق شد مگر که درین وقت  
 شتران عرب مار و اسباب مار بر  
 خست این بسد میکنند هیچ میکنند  
 و بعد از این چیزهای دیدم که اجهت  
 عدم اعتماد بر خود و شترانی  
 توانم

## نواب دوم

### ۲۰، مراب فی المنام بود سر بود ۶

<p> سایح عشق من شمع شوق  المکرم سینه شبیر و ملائین  و نلا تمامه بعد آلف و ما  مغنط جع فی مسجد نکو بیب  لیدی هو علی ما حل بجهر  الصارمی نصف النهار و  حکمت فی رفعت من هل  السدر یبد الخیج تعطس ما  ورجعت من بعد ادویب السم  الی جنة لکنه ما ساعدت  المعدیر و منها من السیر  و سمع بخروج له حیدة  علی طریق البصر من اسکوین  فیزلانی کویت و الجمال  یبا حویو ما فیوما حی جاء  ذلت البومیدی سرأیب  فیما الرقبة و قال لفا ضمة  معطلة یا فاضل  تحریرا عثیر و فلت فی نفسی </p>	<p> روز چهارشنبه ۱۳ شوال  نخوب دیدم . من آن روز در  مسجد کویت رسد صل  بحرانی وقت نیمه  نعمه اوم و با من بیب منق  ۱۳۱۱ سنه ریتان ۱۳۱۱  بودند که در یغده او شده  و جمع کرده آمدیم و  رفس ملک و ف و د و شبیه مگر  تقدیر و عدت مکر و بسیار  رویا و کویت معطل  ماندیم و در وقتن مانده و  شنبه هم که یک قافله برده  حقی زکویت آمد مکر و مرده پس  ببین میسر و کویت او مت گردیم  و سه شنبه برآمد و در ف و د و مکر و مکر  ۱۳۱۱ سنه ۱۳۱۱ و در وقتن ۱۳۱۱  ۱۳۱۱ سنه ۱۳۱۱ و در وقتن ۱۳۱۱  ۱۳۱۱ سنه ۱۳۱۱ و در وقتن ۱۳۱۱  ۱۳۱۱ سنه ۱۳۱۱ و در وقتن ۱۳۱۱ </p>
---	--

هدهد ز امور هفت صد مورد  
 اعمالی و ما ز سوس  
 و شرف بسیار لا  
 سید عید الصلوة و السلام و  
 کنت کثیرا ما اقمنا  
 صلوة علی بنی صبی  
 بعد و سید سید  
 الضیف بهرح صریح  
 ملبس بحمار بعد الاهی  
 ظاهر لری و صلوة عمل  
 بهرح بعد و مفرح بها  
 التریب و لقصی بها لاری  
 و شری بها لاری و علی  
 اله و صحابه و مرک  
 و سید فسی فسی فسی  
 هوی فسی فسی فسی  
 ترا و الله شری و عظیم  
 بقرب و مرکری و ساس  
 سرحمونی علی شری میهم  
 قد حلت میهم فزای میهم  
 کامیهم بر سوس و صبح الحجور

کاتب بختی متاعمال من است شایسته  
 دایم من میهم که بزیارت بیت الحرام ویده  
 قدیری غیره صلوة و السلام متفق شوم  
 و من کند و ترسید و میهم بر سوس کریم  
 علیه الصلوة و السلام میهم ندیم  
 سید عید علی بنی صبی محمد امین  
 الاهی بعد هر لاری صلوة عمل  
 بهرح بعد و مفرح بها لاری و  
 و لقصی بها لاری و لاری  
 بهرح شری و علی الیدی و سید  
 و مرکری و سید  
 پس من الاهی و ترسید من  
 میهم که گویا من و سید میهم  
 که مرکری و سید فسی فسی  
 ترا یک رکن مانی استاده  
 ستم و مردان بر مانی چیز  
 از دهم و لاری پس من و میان  
 ادرشان در آدم و دیرم  
 که گویا ادرشان ادرده  
 برداشتن قبر سوس  
 و ند

الاسود فی محمد، معروف و محمد  
 مدح و لا صلاح، و لا صلاح  
 محمد، سیف و یعد واحد  
 و لا یحس، علی محله فاذا  
 ما بر حل حافی غایبه من  
 اعتر و لعرف و نه یه  
 من حسن، لم یس و کانه  
 بطول علی اساس و  
 عسست انه البی صلی الله  
 تعالی علیه و سلم نجاء و  
 اخذ الحجر من میهم  
 و صار الحجر فی میده  
 الکبر و تن کانه طفر  
 ر ضیع فی عایة من حسن  
 و علیه الثیاب لفاحرة  
 فرفعه، لسی صلی الله  
 تعالی علیه و سلم حنی  
 الحق سرأس الصبی، یختبیه  
 لسی کانت هباته یملأه  
 السقفا و اراد ان یضیع فی  
 محله انه عرف و علجت

و معن: صلی آن را  
 گنجیده و سید آن  
 یا اسود ح معن آن بی بردارد  
 معن و قس و ی قس برداشتن  
 تن به از آن که یک شاهی در میان  
 غرت و شرف و هدایت حسن  
 لباس و از آن میان دیدم  
 که در قد و قامت بهم بر دیگر مردان  
 تقبی و تحت دانستم که آن سول  
 کریم است علیه صلوة و السلام  
 پس آمد و حق اسود، معن  
 آنبار و حق و آن محمد در  
 دستانت مبارک آن حضرت  
 علیه صلوة و السلام حمل  
 بشقرا آمد که گویا طفل شیرخوار  
 مویس باس فاحرة هست  
 پس آن حضرت علیه صلوة و السلام  
 و رمان داشت که سرین طفل بخون که  
 در تنگ محل بود رسید و خواست که  
 آرد و محل معروف خود نصب کند  
 پس من تمیل کرده



الى محله لا تطعم بشئ و  
 قلب في نفس د تطعمه  
 بهار ثوب لا من ربي  
 سدي في سدي محفظ  
 على دلف ثوب السموك  
 ووصف الى مكان ان ينف  
 فبند عبيد ناه ناه عليه  
 وسلم ويطعمت المحسن  
 وملكه ارفع من الحباله  
 المعهودة حق في تعجب  
 عليه وعتب سادي  
 الهري عك حقه عصب  
 المعروفة وسمحت  
 المكار الخاف ثوب سدي  
 كالق سدي اليمن وحسان  
 الهري حبله ناه ناه عليه  
 وسمو عاوشه في وصرع  
 لبحر سارل في سلاطه و  
 جعل حقه سار ناه عليه  
 وسمو حقه بحر لا سود  
 الى الدخان لانه مكنو و

بجا خود آن جای رصاف کردم و  
 د دل خود هم چون باین بماند  
 سفید و باریک که دوست من  
 استنهای رصاف گفته آن بماند را  
 بطور نه یک پستیس خود خود خواهم  
 راحت پس بآن مکان شریف  
 قبل از آن حضرت طلبه ساد و  
 السدم خود در سیدم و بانی  
 رایک کردم و آن محل را با تراز  
 محل خود با نهم که من را تر  
 شام و نادی نیک خود بر حقه  
 فنیف معروف از دشمن و آن مکان  
 خفی واجب که در سب راسب  
 من بود خود ناه سدم و صاف کردم  
 پس آن حضرت خبر ساد و السدم  
 کرده و من با حضرت ایشان در  
 و تانچه در یک محادثه مردم  
 و گوید در خدمت علی حسود و سدم  
 سب راسب آن در بطرف  
 و سب چسرا که  
 شکست بود و

ووجه الداحد جعله خارجاً  
 فاؤل ما وضعه كان ماثلًا  
 ثم صلحته و... به  
 مستقيمًا و... به  
 سواد و... به قریب من  
 لب من لی الطول و... به  
 عند ای لتدرین بشکل  
 محمول و... به ما شمس  
 البی... به نقی علیه  
 و... به ما سیری و... به  
 ای... به نقی... به لبی  
 علیه الله تعالی علیه و... به  
 و... به فی... به علیه  
 الله تعالی علیه و... به وضع  
 المحمل السریف فی محمله  
 بانه... به و... به  
 ای... به و... به  
 هو... به و... به علیه  
 و... به و... به  
 و... به و... به  
 و... به و... به  
 و... به و... به

گردانیدند طرف و قول آن را سوی سابق  
 پس دل گرفتند و شفت زدند تا  
 بود من... به و... به و... به  
 قمار کردند و سیاهی و... به و... به  
 نبودند... به و... به و... به  
 از... به و... به و... به و... به  
 ش... به و... به و... به  
 علیه الصلوة و السلام پس  
 بر من... به و... به و... به  
 که بر... به و... به و... به  
 علیه الصلوة و السلام و... به  
 و... به و... به و... به  
 علیه الصلوة و السلام و... به  
 زانه... به و... به و... به  
 بر... به و... به و... به  
 آفتاب... به و... به و... به  
 و... به و... به و... به  
 پس... به و... به و... به  
 من... به و... به و... به  
 و... به و... به و... به  
 بر... به و... به و... به

اچھر مہر و انیسر مہر  
 صلی اللہ علیہ وسلم  
 و السلام و ہر عام  
 و بعد چہ و لا سر قندی  
 بستہ مہر لا یجارت  
 کامل ہر کہ و شرحہ  
 صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
 ملہم صل علی سیدنا  
 محمد النبی الامی الطاهر  
 سرکی صلوٰۃ تحل بہا العفد  
 و یفرح بہا لکرب و تقصی  
 بہا الارب و یسری بہا  
 الرب و علی اہل و اصحابہ  
 و مارک و سلم اسوی ہر رتی  
 بدہ سبحانہ و بحای نریارہ  
 بیت المکرم و بنسلا اعظم  
 فی دلت العام و نعل استر  
 نعل یوزقہ الایمان  
 و حسن الخف و ما دلت  
 علی اللہ عزیز  
 و انا الفقیر محمد حسن لغزرقی

و ہر مہر و انیسر مہر  
 صلی اللہ علیہ وسلم  
 و السلام و ہر عام  
 و بعد چہ و لا سر قندی  
 بستہ مہر لا یجارت  
 کامل ہر کہ و شرحہ  
 صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
 ملہم صل علی سیدنا  
 محمد النبی الامی الطاهر  
 سرکی صلوٰۃ تحل بہا العفد  
 و یفرح بہا لکرب و تقصی  
 بہا الارب و یسری بہا  
 الرب و علی اہل و اصحابہ  
 و مارک و سلم اسوی ہر رتی  
 بدہ سبحانہ و بحای نریارہ  
 بیت المکرم و بنسلا اعظم  
 فی دلت العام و نعل استر  
 نعل یوزقہ الایمان  
 و حسن الخف و ما دلت  
 علی اللہ عزیز  
 و انا الفقیر محمد حسن لغزرقی

## خوب سوم

اول نایب به الحاق ششتره سبب بود در خوب دیدم که گویا است به  
 رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 طبیب ران نعت ششتره سبب بود در خوب دیدم که گویا است به  
 صبح و انبوه عامه زیارت تهر شده بود که در نیمه یل که وقت مهر  
 از آن شبیه روز به تهر پس خانه بروم و هر یکی در نیت آید و نگی میگردد  
 و میگردد که دفعه دوم زیارت سبب زره شده به رنهر است به بند و ستان  
 از یک عامه به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 رنگی پیاده شده و زره شده به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 می آید و در هر یک از سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 کسی را به زیارت تهر بود و آن وقت می بود و هر یک از سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 پناپناه به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 بارنگ است موی به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 دیده زیارت بنوع و ششتره سبب بود در خوب دیدم که گویا است به  
 رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان

قسم هفت شوقیه - چو به قرب بخرد در فخر رسیدم گویا که وجود مبارک  
 بیرون فرست زیر پوشش و خرف می آمد و در سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 و هر گوشت و نرم بر آن معصوم بیرون می شد من به رنهر است به بند و ستان مبارک  
 را گرفته بودم به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 می شد به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان  
 می شد به رنهر است به بند و ستان سسده مرور است به رنهر است به بند و ستان



یکی از آن حکما سکه وقت نه بر چش طرمانه تن است که سگوب سینه  
 بهمنده شاد بدو بود چینی می مسو است و غنچه چینی جو بی ربیسل  
 و او دسکوک چینی میبطنی کس علی و رداوه شده من فرمود بود زیارت  
 نکر وی عرض کرده که ما را برستس معاده نمود فرمود که در پس نه بفرستد و غیر  
 ست در آن وقت کسی بخائی یزد فرمود که نام من سبب حیثیت باو  
 سگوب بدو بود که دیر نگویا «فادول من اسف و نیک» فادول می شود و مصر عرض  
 می کند که حضرت ما العباد و بن برده گویند که معابد و بن دادن دستان را  
 به سبب فی آن نخیزد و خرمی رند دشت دیوان غنچه بیسل طوخ و غمره بود و  
 دم کردن به به بدو سادگشتو می شود حله حریم چاه بخاری آمد که گندم  
 کس است و سات نمیش اسف و نه نهائے مبارک بهایت و غنچه اش  
 مبارک در آن وقت نظریه به سبسی که دین نعت به شنبه اند حله نهاری  
 سرخ و زلفیت عسل بطنی از و در لب و دشت است چیر پائے فرمود  
 که زبانه عدم نهاده و بر دشتی تو که دشت نه در صحرای رهای دقت  
 می رستم با چنانه ایناس در یاب بی فرساده تاب می نام یاب مامور به  
 حاصل کرده فردا خوابم رفت از خوشود گشتند و رسیدم که نام  
 آن سنج فراموش شد میفایند به سوز یا سنج بهمنده و در می گویند زمین  
 دو حلقه یکی کف مگر خط است و را درین دعد غنچه بودند از نامرخص شدم و  
 بجوم خلق در قه و در هم و دشت در پرده است تاب سبب بیدار شدم  
 و اعلم عند الله سبحان

البسمه الرحمن الرحیم

## خواب چهارم

اعلم ان بتنی معاده بهمنده سوز تاریخ ۱۴، صفح ۱۲ شریف شکر



عن مر سیدی فقال له  
سائل عن الرب لغائه  
وهو في صورة النان حليم  
لطمع هل لك حجة عيها  
فنت لا تفر كي ومانا فتني  
ووال كمن في احوال الاحرة  
لما استمد على حافظتي  
ان اذكر ما فعلت لاجيه  
كيف دنت حيا عال دنت  
الى العرش محضرب مخضر فوايته  
حبا ساني نراويدة الفد ضعيفا  
تخيفك كسا حراة وحنت  
والله اعلم استلهي

وهرشده حشرة لوالد محمد ريد

### خواب پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

مر سیدی سعادتم بلبه العبد  
انبات من شهر ذي الحجة  
السنين وانه بعد لا نف  
دشمنه قد وحب سحر وانه  
عريف الواقعة في بيتي لدری

پس آن سائل که بجانب حق تعالی  
از من سوال میسکرو و در صورت  
یک انسان عظیم الطبع بود  
گفت که یا فیروز دیگر حتی بهم داری  
تغفم که نه پس مانند شت و با  
من زیاده هیچ من نموده ناکرو  
دیگر هم بعضی سستیه است آخرت بیان  
کرد که در وقت بر حافظه خود امتداد  
ندارم باین که سرچشمه ای سف تا غم  
که این را چه طور زنده و من کردی گفت که بفر  
و بر من هم در آمدیم و بگویم که در کمال زنده  
نشسته است غیبت غیب چنانچه العمل توان  
میکنی پس بفر خود گردان تو بگویم و درنده  
تغفم که من خواهم بدتر من بود من است تعالی

شب ششم تاریخ سوم شهر ذی القعدة  
در کماله وقت که در خواب دردم  
و من آن شب در بلا خانه خود در کمال  
نقص بودم

الکویت حکای مع رفقة  
 عارمیں فی سفر بحر میں  
 انشرفین وصل الراحب فی برقة  
 مقاصی خان محمد وعبدلطف  
 وغیرہما۔ مرآة احوال السفر  
 والسفر و البحر و سوہم بحر  
 والبتری ثم مرآة کالی فی بلدہ  
 لمظہرہ عن صاحبہا الصیحة  
 و بحین طائی فی مہاجرة السوی  
 صحتہ لہ، یعنی عیہ و مسعودہ  
 فی حالہ و خانہ مکہ خارج عن  
 القبر لخطر و عیہ شباب نعست  
 ثم تبدل الحال کأنہ صحتہ انہ  
 یعنی عیہ و مسعودہ فی ذلک  
 الوقت و اما من لدن یتعہد فی  
 التجهیز و السکون بدعۃ انہ  
 یعنی عیہ و مسعودہ و اسباب  
 علیہ عیہ من رحلہ صحتہ  
 و لہ یعنی عیہ و مسعودہ نجحت  
 عیہ و کہت عیہ الان فی ذلک  
 یا رسول اللہ و کما، قول فی اللہ

کویک من، اما علی رفیق من  
 قضی من محمد و جی عبدلطف  
 ہم ہستند سفر میں نہ ہیں طبری  
 مردہ میر و جی ہا و کیفیات سفر  
 زکشتی با و جب نہایت غری و  
 باہر بری بہ بظلم آمدند بعد از ان  
 می میثم کہ گویا من بعد نہ سرخہ میثم  
 ام و دو مو تہبہ، حضرت صحتہ  
 اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نشانیہ ام و  
 آنحضرت عیہ الصلوٰۃ والسلام  
 و صاحب خواب بستہ مرا قبر بیک  
 میثم ہستند و اس نفس بر سر  
 و تن است میثم یکدم حالت تبدل  
 گردید و اس م کہ خدمت عیہ صحتہ  
 و مسعودہ حال و اس کردہ ہستند و من  
 خدمت نیز و انہین یکم ریس ناگاہ  
 بر من از دستان او شان گریہ  
 غالب استہ و من قدری بد شدہ  
 بر من نشاندہم و میسکو ہم  
 یا رسول اللہ و از عراق  
 او در گریہ ہمیں طور















ملاقات خود بدست من واصل بکنیم که لشکر آمدن بوقت آن وقت که در راه راه  
 میبیم غنیمت خوب خوشنود مستعد رخصه بعد ساعتی خود را با جمعی در مسجد می بینیم  
 غنیمت متاخره بوقت موسی شایب علیه الصلوٰه و السلام یکبار در مسجد رفتند و با  
 دست بوسی ایشان با جماعت خود بزودی از مسجد برآمدند و بگوشتش میرود و میگویند که حضرت  
 موسی علیه السلام و علیه الصلوٰه و السلام شغلی سفید رنگ بپند قد را روی نورانی جامه با  
 نهانیت سفید پوشیده اند و لباس سفید و زرد و بپوشیده سر مبارک پند  
 به دو طرف لبه مبارک که مسترسل گویند حضرت موسی و در آن ملاقات حضرت  
 والد هم آمده اند و بر کتف سوار شده اند و حمار پیشش را رانده اند و این  
 سان و نذر عید است و نذر هم آمدن در آن وقت رسیدند و در آن وقت که در آن  
 دست مبارک است به که بگویند لباس مبارکی بدو است مبارک خود بپوشد و  
 در آن میبکنند و در آن کمال محبت آنرا می بگویند و شتر برهنه می بیند و در آن  
 پیاده بپوشد همان شتر برهنه بپوشد و بپوشد و در آن پس می بیند و در  
 طلب ملاقات حضرت والد هم در آن شتر می نشیند و در آن بپوشد و در آن  
 می بیند که حضرت والد هم در آن شتر می نشیند و در آن بپوشد و در آن  
 والد هم را ضعیف نشود و در آن شتر می نشیند که در آن شتر می نشیند و در آن  
 مکان را که در آن بود و در آن شتر می نشیند و در آن شتر می نشیند و در آن  
 نبیند و علیه الصلوٰه و السلام در آن مکان اشاره بکنیم خوب بیدار شد و در آن  
 که ملاقات کرد و در آن واسعه تعالی اعلم و علیه السلام

## توابع هشتم

در اینم سال حسن الزعم شب جمعه نهم و چهارم ربیع الاول گذشته و در آن  
 در جواب دیدیم که در آن زرفیقان و مسافران در آن شب جمعه بپوشد و در آن



آله و سلم و غیر حضرت پیران به قدس سرافیه در این قبه سبک دیگر تم جسد لغزوان قبه  
برایست به درت و غیر تنیده شود که مجاورین از قبه مبارک متوجه قبه پوشیدار بر میگردند که  
یکپای مبارک همه سید من شیت مدیون قبه و لطف حضور کرد و مظهر برین مبارک  
ست و باری العزوة و السلام یکبار رسوایه میگویند و این شایسته میگویند که گویا  
حضرت پی قدس سرافیه صورت و دمی غیر از محاسن و تاه در میان دیگر مردم مظهر لطف  
سوی دیدن تاره میکتد جوف زیارت یا سبک مبارک حضور بعد از آن تقدیر است و  
مغفور است که الله تعالی علیه و سلم نشستی مینه و غنایت به پدید میاید و نشان  
نشستی میگویند و من بپای صورت پشت بدلیو رقعه روه باری العزوة و السلام  
یکبار رسوایه و زبانه جانی ست بعد سانه شایسته تمامه مظهر آمدن اسباب  
آن رده فی تو که بر جوفه خود آمدند و به پدید شدند و صده سر بر بر نام مبارک  
بود و الله علم. شب چهارشنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۳۵

### غواب و غم

۱۰ - شب چهارشنبه ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۳۵ در جو بویا مدرسه دو کوه بن  
پشاور به کوه آسار و در آنجا چنان معلوم می شود که قریه توند صاحب اسوا  
علیه رحمة در آن حدود است و در آنجا صاحب در آنجا سببوتی و تان  
پیدائی شد و قدیمی رو پس حرف و مقدمه میگوید که قریه یکنه به پهل  
نشسته اند چنان معلوم می شود که توند صاحب بعد از آن است و  
بعد با اکثر رعایت به واسطه آن بعد متعول و چون روایت سیدم مظهر است  
بر من فتاوی کس ربانی خود مستند به سبب است می رسد و من چنین گفت  
آنها نمی گویند مقصود هر دو از میان حق و باطل است و صاحب است و آن  
مطلب که جماعت آن شایسته نگردد و صاحب بر سبب و من است

خیرین زن جوہر دآستانہ وہ درخشک س جہانت رسیدہ ہمالہ  
 جوش آمدہ صفا گزینہ س س تخلصی ربانی س عینہ و نورانیہ س  
 سادہ و نوریت دی دیدہ شش پر سہم س سبب جہت نفس من و دینم  
 مانی شود پس رشتہ صفا و تین رشتہ او بہ لبہ و مکمل شانت صفا  
 نمود و کشتش بہ بوسیدہ آقا چہ شہید حق صفا و سہل آمدہ کہ میں س  
 منی تو انہم کسی ازین جہاد آخوہ صاحب میگوید کہ ہیں صاحبہ اوہ ممالی ست  
 و شان چنانچہ بہتہ زمانہ من و قنف تا نہ رفتہ و نہ شدہ پیشہ سہم کہ  
 تو وہ خانہ ایشان کہ نہ شایک طرف میسکہ کہ میں جہاد بہ سہل بیان من  
 رسیدہ کہ میں کہ نہ او دیرہ شود ملک تہاوس است میتہ ملی - اہدیان  
 وقت گویا کہ وقت سار محمد رسیدہ خود صاحب بر جاسدہ من بہ جہانت شان  
 در پیشہ رواں شدہ خود صاحب جہاد بہ ہدایت آمدہ و یادہ و در ہفتائی  
 سادہ رنگ صفا بآب تر شدہ غلام آمد کہ او تن اس روز شدہ و ماہ پر  
 سار محمد آن بر می چہ شند چہ قدمی رفتیم کہ مسجدی ظاہر شد خود و اس مسجد رفتہ مات  
 شان سبب تقسیم مر پیشہ کردند ان جہاد خود دیدیم من خود را در سبب سوم یا چہ  
 جہادی دیوہ ششم - انومیہاں آخوہ صاحب مر مقدمہ ساختہ و بیکل مانی رسیدہ کہ  
 آخوہ صاحب و دہشت شدند وقت نماز در سبب چنان تقاضا کنند کہ ما  
 کردند نماز خوانا بہم نایا ہارم کہ کہہ سورہ و در نماز خود ہم دگر یہ قصہ ہا کہ قصہ ہست  
 بسیار با حضرت موصوف و ناجہانت موفیالشش در میں آمد کہ وقت  
 تشریب و نہانہ اند - ۱۲۰ -





[illegible]

نَقَرُوا مَرَّةً وَتَدَحَّابٌ مِّنْ حَمَلٍ طَلَبًا وَحَسَّ حَقَّقِي مَرْج  
 نَحْرِي بِتَقْوِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْجٌ زَايَعِيَابَ حَقَّرَ سَب  
 حَمَلًا مَرَّةً وَجَارَ لَقَمَرٌ تَعَلَّنَا لَا يَنْتَشِرُونَ فِي حَمَلٍ تَسْرِيْلُ لِكَب  
 مِّنْ سَبِّ خَيْرٍ نَعْبِيْرُ مَا جَوَّزَ نَبِيٌّ وَقِيلَ سَوِيْبٌ سَوِيْبُ الْعُقَابِ  
 ذِي الْغَوْلِ لَا لَبَّ لَا هُوَ سَبِّ نَحْمَدُ وَيَسْمُو سَبِّ بَابُ مَسَارِكُ  
 جَنَابُ سَبِّ سَفْهُا تَهَيَّعْ بَقَا بَابُ جَمْعِيْنَ جَنَابُ  
 تَسْمِيْنُهُمْ تَقْوَى هُوَ تَقْوَى تَقْوَى دَسْمُ نَحْمَدُ سَبِّ سَبِّ  
 عَسَاوِيْنَ بَابُ طَرْدُ الْبَابُ حَوْرٍ تَقْوَى تَقْوَى سَبِّ بَابُ  
 زَايَعِيَابَ حَقَّرَ سَبِّ بَابُ حَوْرٍ تَقْوَى تَقْوَى سَبِّ بَابُ  
 حَقَّرَ حَقَّرَ وَهُوَ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 وَهُوَ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 هُوَ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا تَبْصُرُ مَعَ

اِسْمُهُ تَقْوَى فِي تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 وَلَا تَقْوَى وَلَا تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 وَتَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى

### اِخْتِطَابُ حَرْبِ بَعْر

يَا سَبِّ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 وَتَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى

حَقَّرَ حَقَّرَ وَهُوَ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى  
 حَقَّرَ حَقَّرَ وَهُوَ تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى تَقْوَى

[illegible]





به کیفیت تحقیق برسد و از طرق معهود استفاده و به معنی یکی صل نماید و چون  
به حکم پرستش با هر یک از این دو جهت شرفی در جهات مستقیم  
معرّب و مستقیم جنوب و شمال قوت و قوت و در هر یک که حاجت  
نموده مسرعان مقصد به کمال رساند و از قوت و قوت است و از مساعی  
من اسبج بهدی و خطی به خطی سید با محمد و ابدا و مساعی

بعد از این مدتی غنی شده و در هر یک که حاجت

مذکور بار بار بهر یک که حاجت

**فائده** بهر یک که حاجت

عالم داده نه پس بهر یک که حاجت

تس و در هر یک که حاجت

**فائده** بهر یک که حاجت

خودین و بهر یک که حاجت

خودین و بهر یک که حاجت

و بهر یک که حاجت

در هر یک که حاجت

بر تقدیر از مقصود حاصل نشد با هم از این زمانه و ثواب اخروی نباشد

در تعهد بالکتاب تعلیم بهر یک که حاجت

تعالی تعویذ و بالدرجات العالیات

## ترتیب خواندن دلائل الخیرات

حفظ است و بهر یک که حاجت

بعد از آنکه بهر یک که حاجت



و در او جمع رده نوشته شده در دال مرقص آخرین آن مجموع را بقدر غایت فرمودند  
این تقدیر است حضرت نشان گرفته و سید محمد و مرضی داشته که در این مجموع  
از دلائل دیگر و خط غف و آورده بسیار مدون بهر احوال است بهر سبب بر این افغانی  
از استاد فرمودند تا در حلی احاطه ای حق بجای آوردی و این فقره در ۲۳۳  
در حرم شریف مدینه منوره از شیخ الدیال اجازت گرفته بود و وقت بزرگ موصوف  
بظرفی مشهور و معروف یعنی این روز و دو شنبه و ختم بود یکشنبه مرا از استاد فرموده  
بوده مطلب که هر دو طبق معمول و مادی و مناسج است طالب به خط لایق که  
بخواند مجاز و حق راست -

## ترتیب ختم خواجگان

بعد از نماز عصر با جماعت خاصین حلقه کرده می نشستند و با در سینه گسترش  
و خط کردند و صد و ده شکر قرآنی بود در هر روز می نشستند و از ده و ده رکعتان  
پیدا و راست حساب می نمودند و یکصد و اند بر این حساب توزیع تقسیم  
می کردند پس با جماعت و تبار داشتند فائده با صد و ده رکعت و ده رکعت  
با یکصد بار خوانند بعد از آن از شکر قرآنی با شکر و یکصد و ده رکعت یک یک  
دو و سپس گرفته یک می کردند و بقتل و در بار سوره اند سوره میخوانند و بارها  
شکر قرآنی را با جماعت تقسیم کرده صد و ده رکعت و سوره میخوانند و بعد از آن  
شروع میکردند و یک پنز بار میخوانند و هرگاه صد پوره میشدند باز شکر قرآنی  
حساب و الیه میکردند تا که در ده بار یک بار تمام شد از سینه با لاکرده  
سوره فائده میخوانند و در دو شریف صد بار بعد از آن

بحول و لا قوة الا بالله محمد و در آخر جماعت حق تعالی اعظم بخوانند

باز در دو شریف صد بار بعد از آن -

حسب الله و بحسب الوکیل بحسب ما دوز در هر صد نعمت سودی و نعمت  
و بسبب هم می آید و به زور و دستریب سد بار بعد از این لا اله الا انت  
سبحانک انی کنت من الظالمین بحسب ما دوز در هر صد نعمت سودی و نعمت  
بعد از این ساجدی ب خدا و بحسب ما دوز در هر صد نعمت سودی و نعمت  
بهر سو نند بار و در هر صد نعمت سودی و نعمت

بها قاجاری انعامات سد بار یا کفای انعامات سد در  
یا کاسبت تشکلات سد بار یا در هیچ نسبت سد بار  
بها یکتیبت اند غو ب سد بار یا کفای انعامات سد در  
یا بحسب ما دوز در هر صد نعمت سودی و نعمت یا کفای انعامات سد در  
قواب ماین طریق میگردند این روشن گردن قواب من حساب مبارکات من  
پر حق در هر صد نعمت سودی و نعمت یا کفای انعامات سد در  
ایمان و ایمان و ایمان و ایمان کل ایشان خصوصاً اول  
برو عایب حصرات خود و کائنات حصرات خود و ایمان و ایمان  
صدق کبریا بعد از صدی و قبل از صدی پرسان این روح مبارک ایشان را  
در راه و شمع آید و در هر صد نعمت سودی و نعمت یا کفای انعامات سد در  
اقتضای حاجت و حاجت من و اوصاف پا بند عابد و حقیقت من و اوصاف  
و مکر و کذب و اوصاف پا بند عابد و حقیقت من و اوصاف  
و اینه و صفت بد و سحر

باید دانست که در هر دو جهان در هر دو دشت سیر در میان قدیم مشورت و معمول  
است موجب نزول نجات و مویشت باطنی پسند صدق سلطان و طالعیان  
نیت و در هر صد نعمت سودی و نعمت یا کفای انعامات سد در

صد بار سورۃ النور سوره ۲۴ بار سورۃ طه ۲۰ بار بار بار سورۃ فاتحه بوقت بار و در  
آخر دو شریف صد بار بعد از آن متاخرین بگزیند تا از درود در تمامه لا حول  
ولا قوه الا بالله مخصوص بر دعای حضرت امام ربانی و آخرت حسنا  
الله و نعم الوکیل بر دعای حضرت خواجه محمد معصوم نوده نده در  
دعا معارف از حضرت شاه امام علی می آرد که خویشان نهند به ختم آن  
مشهور است بوقت اند ۱، ثواب عیدی ۱۰ غده وانی ۲ هزار عارف بر بگری  
و این خواجہ محمود اکبر معنوی ۳۰۰ خواجہ علی زمینی ۲۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰ خواجہ امیر  
کامل ۱۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰ خواجہ محمد ۱۰۰  
باشد یا به وقت قتل بود بر همین قدر کنه کرده توبه آن بار و از غیبه حضرت  
نقشبندیه بانه غیبه بر کمال مطلب و نقصانهای و دفع آفات و  
بلیات مجرب و معمول مشایخ است اگر کسی در مشکل پیش آید بوقت کس  
حلقه کرده شنیده و بوقت رفتن خویشان بخواند بصدای آن مشکل آسان  
شود و اگر یک کس بخواند بم صیاد دارد و حدیث طایف قدس ۵۰۰ در حق قم مسلوۃ  
تجین بم سر صد و شصت بار می خواند و در شیعہ صلوۃ تجین پیدا شد  
میفرمودند که بر کمال و بهم سر صد و شصت بار بر روز خوانده شود

وَقَدْ صَلَوْتُ تَجِيبُ بِنَسَمَةِ الْتَهْدِي صَلَّيْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ  
عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ تَجِيبُهَا مِنْ جَمِيعِ الْهَوَالِ  
وَالْأَفَاتِ وَتَقْضِي لَهَا حَاجَاتِهَا وَتَطْهِّرُهَا مِنْ  
جَمِيعِ آسِنَاتِهَا وَتَرْفَعُهَا بِهَا عَنِ الْمَرَجَاتِ وَتُبْرِئُهَا بِهَا  
قَضَائِهَا مِنْ جَمِيعِ الْخَطَرَاتِ فِي حَاجَاتِهَا وَتَجِدُهَا بِهَا  
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ



فوائد و فرائض ایس درود شریف برائے حصول مقاصد و دفع شدائد ستور  
و معروف است شیخ عبدالحق محدث دہلوی در جذب القلوب فی فیہ کہ فوائد  
یہ درود مقل جہات و مقاصد و نیاد آخرت است و فطلب قنصل  
حاجات و مہات کاتب حروف است و خواندن آں بہ نجات از قنصل  
کشتی و دریا منقول و عجیب است و قنصل آں تیس بار است آدم کہ در  
خواندن این صیغہ ہزار بار کہے بھی کہ در تن نامور گشت یہ صیغہ خواندہ  
بود کہ آن ہمہ مقنی گشت بعد از ان و جمیعہ و خواہد یہ صیغہ بار تیس بار کہ  
ذکر بعض العلماء بتی پس صحاب حاجات رہا یہ کہ نہیں درود شریف  
فائل نشوند بگاہ آفتی یا مصیبتی پدید آید یا جماعت معصیان نشت نہ ہزار بار  
خواندہ و اگر یک کس باشد یہ صیغہ در غر نہ در نہ بہ قدر کہ سکس باشد صیغہ ہزار بار  
بار یا یک بار بہ خوب است۔

ترتیب استخاره :- هر کس را بهیچ وجه آید و نداند چه کند باید که در استخاره خواندن و ترغیب این سبک ها و دو رکعت در محل خود در روز باشد یا بطیب و بر سوره که خواهد یافت و بعد از این پس دعا خواند اللهم ارفق انتخیرک بعلمک وانتقذک بعد ربک وانتشف من فضلت العظیم فإنت نعید و لا أقید و نعیم و لا أعلیم أنت علام الغیوب اللهم أنت نعیم أب هذا الامة و حیدر فی دینی و معاشی و عاقبه امیری و علی حیدر و اجله و قید نهی و تسره فی نعم باریک و ینید و انت نعیم ان هذا الامم مقدر فی دینی و معاشی و عاقبه امیری و علی حیدر و اجله خاصر فیه عینی و صبر فی عنده و قید فی اختیار نعمت کما ان نعمتی ید -

و در وقت گفتن هذا الامر به چه مقصود و او باشد و در آن وقت به آن بکنند  
مثلاً هذا السمر، هذا السكاج، هذه، نقارة لبس ترتيب ستاره و  
و طے ما ثورده پس قدرست که گویند که از سه روز یا بیست روز یا بعد از آن  
به طرف کدول و یا جوشان کردن یا شکر و یا بن کبک به چه خبر او این باشد  
پیش خواب آمد باقی در خواب دیدم چیزی یاد می کرد که او را یاد می کنی یا کنی چه چیز

## فصل در تراجم و تعویذات و بعضی ادعیه با ثورده و اعمال مجربہ مشایخ کرام

حضرت ایشان در رابطه از تعویذ بسیار می نوشتند به کسی که برائے امراض و  
آفات یا مشکلات زمانه است و یا سحر و جادو و تعویذ برائے دقتن و گلو یا بستن بر بدن و  
فراوانت به دند و در آخر تعویذ ترشتن یکسالم و قوف کردن به چه کسی و صبر بر یک و  
جسول نمی کردند و چه آن خود بیای می فرمودند که در تعویذ یا است قرآن مجید و اسرار مبارک  
حق سبحانه و تعالی نوشته به هم مردمان از خواص و خصوصاتی در ده و او صد آن نیکمند  
بعد از حصول مقصود و استغناء از بیکار کرده می اندازند بسیار عجب و عجب ایم که  
تعویذ دایم مقدس خود نوشته و در قوه و نبار یا با بای ناپاک یا فتنه میشوند پس  
اگر یکی از مستهیدیم و دیگری را می ویم باز من میشوند و امر و الخ می کنند از این  
سبب یک حکم بنده کردم پس به باب حاجت را به سبب تعویذ رستم خام و دم  
کرده می دانند و برائے بستن کردن آن مثل تعویذ می رود یا آب و دم کرده می دانند  
و بعضی را برائے مشکلات حسب مناسبت احوال و اشخاص و وظیف و دعای  
ملکین می کردند -

و از وجه مذکور این فقیر بنام حق مقدمه در از نوشتن تعویذ و بیوتی می کند مگر حسب ضرورت  
بر نوشتن این رباعی که از مرجم حضرت شیخ احمد میر در مرافق در سیده است اکتفا می  
کنم و الله خواهد دانست و در نوشته میوه که در آن این است .

ایسے دو حضرت ذات پوتیں کہ وہ مر  
علت تو فرقی و شفا ہم خود ہی ۔  
و کتابیں میں نقش معلوم و دیگر کتاب ہم  
وز جملہ جس خدمت در گاہ لوبہ  
۲۱ افضل توش و ستان و این بدہ  
حضرت موسیٰ مر رسدہ است برائے

14	16	18	20
11	13	15	17
8	10	12	14
5	7	9	11

تمام الحرامین و اضرارین و مضارین و مستند  
میدیم و آن مرتبه عدد و اسم و قوتی است  
جمل و علل که او بجهان و حقان میباید خواند  
و فاضل این حیات است برکت هم بدو  
که اسم اعظم است جمیع مراد و اصل و  
تمام مشغولات حل میشوند - ۱۴

وہرآنے تمام امانت و وصیہ و استقامت سوز و فاقہ باسند و غیب بار خوانندہ  
بر آب و دم کرده و سبیدن و در میں خواہد و غیب کردن شغای بر طاعت و در  
ہر صیبت اس نام این سورہ سورہ شمس است و تیر شش آیات  
شفا از قرآن شریف برے دفع مہمہا و شفائے یہ ران مجرب مستعمل است  
کما یحیی و یرئ و ہر برائے ہر مرض و غلب خواہد دم کند بسم اللہ الشافی  
بسم اللہ الشافی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الشافی  
شعنی فی الخمر عن ولای فی السہم و هو التہنئ نعیم و غیب اناس  
رب اناس و تہب انت انتانی لا یغادر لا سہم و لا شفا و لا یغادر  
سقمًا و لا انما ۛ

## آیات شفاء

برائے شفاء مضمون و محنت جمیع احوال معجز آیات قرآن شریف در ضمن  
 یعنی نو مستقیم تا بخت روز سیر یوشا سند و تکیس از علی حوفا جز شفا ما خند  
 بقصد خلق شفاء شفاء یا در آن آیات شفاء بین شد بسحر منه الرحمن الرحیم  
 و شفاء صدور قوم موسیٰ و شفاء فی الصدرة بخرج  
 من صدورنا شفاء مختلف بواندویه شفاء الناس و شفاء  
 من السرا و ما هو شفاء و در حقیقت بلی و اذا مشروعت فهو  
 بشفاء و صل هو مدد بر امواهدی و شفاء و صلی الله تعالی  
 علی سیدنا محمد و آلہ و سلم و در شفاء مشکوة نقل است ز نام ابوالقاسم  
 قتیبری گفت که یار شفاء ولد من بیای حوت تا آنکه شرف قدر بروت و محنت  
 شد کار بردی پس دهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و جواب پس شکایت  
 کردم و حضرت دی نصا در را فرمود تو بگویی از آیات شفاء پس بیدار شدم و نفس  
 کردم و در قرآن آیات شفاء را دیدم و در شفاء موضع که مذکور شد پس نوشتم این  
 آیات را و صل کردم بآب و نوت بدم و آن آب پس شفاء یا شفاء فی الحال گویا  
 بندها بانی او کتاه شد و شفاء عبد الحق محمد شفاء مشکوة بر صل را دیگر شفاء  
 نیز نقل کرده که خوانند آن بر هر چیز و آب است شفاء و شفاء بندها آن تجربه بلی  
 برائے در خواندن بنویسد بیک کاه خور و بگویی بآب شفاء  
 و آن را بچیده و در دندان متغوب بدارد و بهمان ساعت در دفع شود و کا خذارد  
 آب روان است و بیدار یا کاه پاک در رو برائے شفاء یا شفاء یا شفاء  
 اعطینا کونکون و در سیه حرمه دم کند و هر روز هفت و آن ازان بنها  
 بخورد و ایضا برائے الحال بن خن سبا بیدی بر شکم و بنویسد و شفاء کلفه حیثه

انقض خرقه حیث اجنب من فوق الاترض ما لها من قرار  
 بر آتش نه شدن بول و بر از مصاف نهید و ادا، متسبی موسی  
 لقومه نقمنا اضرب بعصا، بحرود بفرقت هند، شنت  
 عشره عیب مد سله کل ما من مشربهم کلو و اشربوا من رزق  
 الله ولا تعوانی اخرض مفسد بر پس آن را آب بخوشد و بنوشد  
 بر آتش بروح و قروح و جروح و در قری یک پاک گرفته اندک که بزم  
 بپاشد و گوید بسم الله تریبه و رحما بر بقیه بعضا بشوی سقیم  
 باذن دریا و دم بکنده و سه بار تکرار کند غر شود بر آتش چپک و سرخکان  
 برین سله شکسته نباشد حمل بر سورة اما معصیت نکو بر خواند  
 به و دم که پس بخت و ان ازاں بر غصه کند و اگر طعن باشد یکبار بر آتش  
 بر آتش در دست سوزاند دست خود بر سر پیش بدارد گوید سکن انهما التوجع  
 بعضه من له ما سکن فی من نف و نفوس عین العدم و ناسته باز تکرار کند  
 در دفع شود و بر آتش تمام امان و الا لام پیش خود در دست مجرب است  
 بر آتش کش آتش رزق و دفع قرض بر و ما بعد از آن بر آتش سه بار که ما اللهم  
 ائنی عودیک من نهقه و انحرابی عودیت من تعفوز و نکسل  
 عودیت من التحلیه نحر و عودیت من عنة الذین  
 و غیر الزحای انتهقه کعبی بحمدت رب عن حوامک و حینتی  
 بغضیت عن من یؤک -

و سورة ادا و عفت اوا معرب از معرب و عتار خواندن بر آتش و آتش  
 دین و دفع فقر و فقر مجرب است و اگر ممکن باشد تا چهل روز چهل بار بخواند





وَأَمْ يَحْقِرُونَ عَنَّا فَإِنَّ لَكُمْ بَعْضَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ أَنْ تَكُونَ مَحْزُوبِينَ مِنْ قِبَلِهِ وَتَكُونَ لَكُمْ  
 ثُمَّ انْفِرُوا حَسْرَةً إِنَّهُ قَتَلَهُمْ فَحَسِبُوا أَنَّ اللَّهَ وَنَصْرَهُ لَكُنِينَ وَلَا  
 حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأَنَّ رِجَالَهُ بَسْتُمْ فِي سِيَانِ زُرْعَتِ  
 نَصَبُ كُنْهٍ -

برستند که ای آب پناه یه نه این آیت شریف چه قدر قوتی که من بعد  
 و دست تا سمع معلوم بر سفل یک برسد و نزد پناه نیند و آب آن  
 بسیار شود -

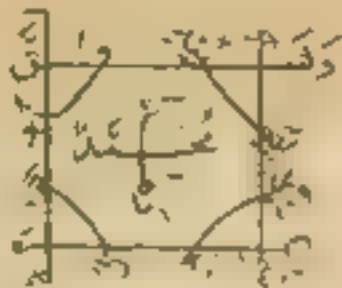
و اگر تری عقیقه باشد و بار و رخی شود نویسد آیت کریمه را ملائکه فرود  
 بر پشت پارچه کاغذ به روز یک پارچه از آن در آب شسته بر شد و همین آیت  
 را زن و مرد هر روز صد بار بخواند و آیت بخت و بدین و سنگ مادر بگیرد چهل و یک  
 معصفر قدر قاصد آن زن و آن آیت تر بخواند و صبح و شب صد بار بخواند  
 و صد بار قیل یا ایها الکافرون بخت و ته بر آن و من بدو هر چه که نفک کند  
 غیظها را یک عقده بر بد و بر کفن بسد که سوار سقا و مکتوب باشد و اگر کسی را اولاد  
 نرسیده نمی شود و زبده حل تا سه این آیت را بعد از آن بخواند و مضمون  
 بسلام احمد عیسی بعد بخواند که من قدر سبب که همی سمیت  
 لك ما فی بطون صد هـ امرأه احمد و محمد فکون صد کس و بیاه و من  
 پختنی یا پارچه کاغذ شسته برسد و بر سر سیر تو و محمد و محمد با انگشت سبب  
 بر شکم مکتوبش نیز خوب است و در آن آسمانی دلالت و دفع و برسد و هم  
 اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اِذَا السَّعَادُ انشقت تَابَ لِقَابِ مَا دِيهَا وَتَحَلَّتْ  
 و شسته بر شان منی نور تملع شود و من نقش خجرب بعد ست و شسته  
 پیش روی مرید بگیرند تا از خجرب هم و بدو باشد گرد یکصد و شسته

بموت نند واصل لغت این طور است

فمنهم من

وتمشيد من سمد به سجد

هذا الكتاب من مجموعتي في هذا المجلد

[illegible]

بر کف دفع جن و اثر غیب و اثر شیطانی خواهد در بدن انسان یا شد خواه  
بسگاری و آتش و فلک و در مکان خواندن آیت کرسی و معوذتین و کلمات اذان  
تا نه عظیم ارون و مریض خواهد نباشد و دیگر کسی تواند در صومعه و در کمره و در  
حیوان و جانیه معصوم مشاک است و آن می است بسم الله الرحمن الرحیم





بجانب حضرت امام ربانی محبوب جهانی محمد و اصف ثانی سبحان و صفی روتی سر بند  
قدس الله تعالی سره داخل شدیم ربنا تقبل منا انت انت استغفر العلیل  
بعد از آن در میفرمودند که با تو با ما میرو و نقل هر یک شدی چند کار نصیحت  
خوب میگویم اگر بگوشتن خوش نشنوی و من عمل کنی -

اول آنکه بر نماز بخت محافطت کنی و با جماعت بخوانی و هیچ وقت و هیچ  
مکان نشا کنی تا ندانم اعظم سلام است مابین که در آن قصورتی و فتوری نکنی  
و در چپین روزه ماه مبارک رمضان شریف تمام دکان بهرید و در توفیق رحمت  
باشد بجا آید -

در همه امور متابعت شریعت کنید آنچه در شرع ضریف جا زود است  
آزما بکنید و آنچه در شرع نه ضریف نه باشد از آن باطل پرید و احسان  
از صحبت بدین و بد مذموب خود را دور دارید و صاحب آفتاب را قتل و انید و بیم  
آنکه بعد از مرید شدن ذکر کردن را بخود نه گیرید که بعد از ذکر کردن بهر شد  
به فائده است و بعد از آن در هر مراقبه کنید و طریقه ذکر و مراقبه کردن و طریقه  
نقشبندیه این است که با طهارت و وضو و تمیز کردن و خشیت و استقامت  
زبان خود سدرده توجه و خیال بهی تعلب خود شود و دل خود هم مگر که سده  
است بخوانی و چرخ آفتاب بر آید چه در محبت نقل شرفی خواند بعد از آن لطافتی  
نماند مشغول شوی - بعد از آن دست و در دست مرید و به صحبت می گردند و  
و دعائی خیر می نموده عام طور بهی فداکت می نمود و هر کسی طایب صادق  
صاحب استیاد می بود برقی - صاحب طایب و مستعد بود و طلبت  
نفسیه است و بهر یک زیاده رفت می نمود و در دست بهی سابق و کتف ذکر  
آیه می نمود و ذکر چه خاص در هر روز و هر وقت می نمود و در هر حال





مشتبه میسوی و حافظی متصل گردد و الا بعد از آنکه بشود و سبک در سخن حاصل شد  
 قید و بند عارفه بصورت کدائی ضرورت ندارد و بهر صورت که باشد ذکر استیوود  
 مشاشش آنکتاب متدی را نشانج در دست داده میگوید که هر دو دیگر  
 طرف نظر کن نگاه خود بر حرفها بدوز و انگشت بر حروف بدار و هر دو قطبها را خیال  
 کن اما چون بخته شد و حافظ گردید و در صورت این کار بیست .

فصل ۱۰ :- در قرآن شریف بهیچ حکم دیگر کرکن داده است بقیه کثرت و کثیر  
 امر و مروده اند مثلاً واد کرد و الله کنیز امم که بعد چون و قار سبحانه  
 و تعالی والد اکس بن الله کتیر و الله کت و قال تعالی شأنی ایها  
 مدس ایسواد کور و الله د کور کتیر و کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر  
 یس اما ای و دوی یس و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر  
 مدس کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر و الله کتیر  
 همه آیات و نصوص قرآنیه ثبات طرق صوفیه و در هر مرتبه میشود جفت هر یک  
 فروع جزیات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
 عدد حکم و عدد استی .

علم طب و معالجات جسمانی به حسب یتس و طب طریق کسب و  
 و قانندستی و کرد و کرد و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر  
 میداستند و بری و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر  
 کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر  
 مسعمل میزدند و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر  
 و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر

در شفا الامراض و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر  
 و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر و کتیر

کف بعضی است به سبب مجرب و معموله خود است و بعضی محض و حباب خود به برقی  
قراردین بخندیده نوشته اند و در این چشم من کرده اند و بی چند نسخه است  
محرر به معموله که شایسته است در وقت دو مسکن و فاضل را دستور عمل  
باشد و دیگر مردان مدین متذقی شوند.

نسخه اول اجواب بر است روشنی چشم و تقویت لامع  
مروارذ ناسفته باشد. یا حوت رانی عوامه. مشک حاصل باشد. سنگ  
المسری باشد. اکف درین ماسته. میوه اسلی باشد. حوت کسته باشد. سنگ  
سرمه صفتی کنیم تولد و طلب مقدمه بیاب حق طبع نموده استعمال آرند و  
میل در چشمه باشد این سرمه حضرت بیتاش همیشه هیار میگردند و خود  
بهم استعمال می فرمودند تا آخر عمر که سن ایشان بهشت بود و صفا بود و نظیر  
ایشان برقرار بود و در وقت عیادت کنند.

نسخه ثانی روی سبزه بر است دیدن مزاجی چشم که روزمره معمول فایده ناست  
نافع در مزاج و مسکن و کیم و دفع حواس و منس و چپ بین اجناس  
قانع باشد و بهر دلیل لا جز در بیشتر است صفت آن بهت کسته تولد سرمه  
اصلی بود زنگار حبس باشد. ایون فالص باشد. هر چهار اودیه را کوفته بخته بده  
در کحل یا حمام دست حق طبع نموده و از هر بخته استعمال نمایند.

ترکیب استعمال در اگر مرض مذکوره شد بیه و قوی باشند چشم اندک  
زور نمایند و اگر حسیف باشند وقت نختن بین چشم کنند و در وقت روزه  
قدت وارد ساعتی سوزش میکند و غلغل را بهت و فغان می آرد و بعد از سکین  
می یابد و تمام شب آرام میکند و رخصت آن کم کردن خوابید و شیرین با گلاب  
خل روزه و سه قطره و چشمه بیند آید و بعد از آن سرمه ساده بیا میزند.









و جوده است .

تو کبک آن . حب السعین . در ماهی که بر قدر که خوابند ز پوست بیرون  
مغز آن کشیده و سه هست که سه شده باشند و در کنند باقی در پوئی بسته  
در شیه نگاری بچاش نه حد آن کشیده و در دو ریخته می ترشی و نشانند بعد از آن  
شق شود و نه تنی بر دو سعه کرده و در دو باقی بسته کشیده و گویند و قدر  
چهارم حب آن صمغ عربی و تیه کوفته شده و میزند و آب پیوس یا بنیر مقلد  
نحو حب یا ساقه فصل زنجیره و در آب بکشان . تا چهار روز حب وقت  
صفت ناست آب فرو برده و در عمل کج می ریخت با غریب یا شیر یا صابون  
نویسد و اگر در عمل نه رسد و در گادی بوش و در ریاده عمل که حفرات یا حفرات  
استغفر بپزند .

نسخه پراست علیال مجرب . صفت آن . عصاره میون ۴۰ تولد سرکه  
انگلی ۱۰۰ تولد نون در ۴۰ ماسته شور و می ۴۰ ماسته سبک ۴۰ ماسته  
همه در کوزه در ۴۰ میون و سرکه به آمیزه و در تیشته انداخته هفت عدد فربه  
صاف و زنی بپزند و در آن بیندازد و سر تیشته محکم بسته و آفتاب  
معلق نماید و در روز دوم و سه تیشته را یک دونه بسته به گاه هر مبره گذاشته  
شد پس از آن دودان اخیر بیزه بیزه کرده و پیاده صینی فرو و وقت شب دو سه کله  
ایری تیز باندند به در و صمغی بپزند کشیده بخورد و تیز آب که در پیاده باقی باشد  
بالایش بنوشد تا چهل روز بپزند از شیر و غن و درشت چرب و نمک کنند  
بجای نمک نمک نمک میون استخوان نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک  
که خسته شود .

نسخه پراست علیال مجرب . صفت آن . عصاره میون ۴۰ تولد سرکه

پوست بلبه بلبه سیاه - معز نورسی مغز بکاسن مغزها گوسر یک پنج نور  
رسول ۱۰ تولد -

نوکیمب، استحصال - رسول را در آب فشرده برگ کاغذی یا نرب یا  
گندنا هر چه بدست آید حل گردد و آب مریضه نرسد با عقیق بگذارند تا در آن نشیند  
شود در رسول مصفی رود و جده ویرود و یک وقت نیمه بیا میدند و مقدار کنار دشتی خوب  
سازند و روزانه وقت غروب و صبح و آخرت یا مسکه صحن نهفته فروزند و بجز  
از اشیا غنیله و گرم و صریح سرخ و غیره بیا بیا رود که زکات باشد و بیا خوردار پس  
حب و ظرف مصفی بآب حل گردد و بعد از آن بر کوبند و با دست بیا بیا  
لخته برای و باغ و مفاصل و در دگر و در مفاصل و صفت آن خوب  
چینی گلابی به تولد سوربان سفید شود و توده و توده و توده و توده و توده و توده  
ویند پرناس الودر سیر سفید و توده و توده و توده و توده و توده و توده و توده  
ما شد و لست شد بآب سفوف نرسد و بیا بیا و دی سستیا فطیله -  
تفهیمیم - و انورده بآب سفوف و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا  
ویند پرناس دوا می گمرزی است که زده اند و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا  
بدست می آید -

کشتن ابرک برای همه جمیع اقسام پیری عارض و تب مفرقه و تب  
ابرک سفید پنج تولد و آب رب مغز رسد با عقیق بیا بیا و جده  
فلوکه کرده و در ظرف سفوف کاشته کرده و در آب بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا  
بعد از برادرده و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا  
باز بطریق مذکور آتش و دوده برادر و مقدار یک کاشته و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا  
یک کاشته و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا و بیا بیا

مرکب بر سه نام صوفی و قروح همیشه و دفع دانه و جرب و حکم به  
 صفت آن - آمد سبب جربی - توره یا روه، توله، تویه یا شاه، کافور یا شاه  
 هما که یا شاه روغن گادی بچ توره، ترکیب آمد ساروپا و رباب هم عقی کرده  
 کلی نمایند و پیراوی کومه بجهت در روغن گادی و ظرف آبی تا چهار پاس سقی پیچ  
 نمایند و در وی، ناخته نگا به رند و وقت حاجت بر موضع مازف ظاهر نمایند  
 از جرب حش فاسد یا حدیاب نیم شسته بر روی پیسته کنند -

معجون خوب چینی مقوی یاه و مقوی بدن به نام معجون حضرت ایشان  
 و ب چینی بگویند چینی توره، مغز بادام مغز پسته مغز نارگیل مغز جسته  
 مغز از مغز فندق، مغز گردگان کجده سفید مصفای شش سفید هر یک و توله  
 تخم گندم پازنه، تخم بجم، پست، تخم گندم، تخم انگور، هر یک یک سیم توله،  
 خضیه شلش بادام، بجم سرش بهمن سفید، شقایق مصری، لسان  
 معصی، لیمو، جو، فوفان، پیس، پسته، عسل مقوم و معنی معجون  
 از غلظت ۱۰ تا ۱۲ توره تمام و در یک کوزه بچته و عسل مقوم و معنی معجون  
 سازند و یک یک بچته و صبح و بکنیم توره شام با شیر توره پزیز آبادی در شش  
 ترکیب کشته فورا و موله خون و مقوی جگر -

ترکیب - فورا و از این جوهر و رسوبات کرده بوزن تسنیل کند حکم یعنی روغن  
 آمد سار و ظرف چینی بر آتش آب بداند و هر روز سه بار حرکت داده باشند  
 که او منحل و خاک خود بد شد بعد از آن خشک کرده از جامه حریر بچته در زنده و قدری  
 به درون در مسکه تابخت و در زنده اند و بخورند و پزیز توشی دیادی منقول از حضرت  
 شیخین جهان مامورم بخیه گوید این کشته را با معجون مذکور بعد از بخورند و فواید  
 منافع بیغ و قوی گردد -

















عمر مقررہ دستہ و مسند و مسابہ حضرت ایتس دیندیں کو گھنڈہ ہے

مقرر میسبب این دانست که در هر یک دست یک کپور در دهانه کبیده

تطویراً نسبت غرضیاً شده و در هر طرف یک نوعی از نور و مایه و مبداء و غیره مختلف  
اما احوال و مقتضای طبایع و ذرات معین در هر یک از این مایه و مبداء و غیره

شهر شعبان که فی بصره روان شد و بر سر خندیل ایستاد و در آنجا از آب شیرین  
فیه آفرید و بعد از شرب آن رسیدم و تحقیق در آن سال منگب منظمه را منجر من و دیگر

دوس و دین برپا شد و در جسد سید که دست رکیه و حجر من العاق کرده اعلان  
جنت با شمشیر و قادیان کرده است حرف مصر و شام خون گشتی مریع شده

و حکومت ترکیه نام و مانند او مؤثر در ایران فعل و امت بقیه خود گرفت  
سبب طرف مؤس و شاه کسی سراسر جنبه خود در فتوح و اقیانوس

خیران و بدیشیں خندند ، چار مصالح بران مقرر شدہ ، زبیر و شریک و پس پر  
بکرہ میں رقت شود ، سنی طریق معبود بجزہ رحمہ خود مدد طلب کنندہ کے چہار

[illegible]

نما بر سر پا و در گشتی با سو شده در هر روز بعد از دو روز بعد چنان  
نما شده تا در وقت نماز مسافر بر سر پا می باشد و در هر روز

و دیگر دو معلوم شد که چهار تن متباعد از هم در این محدوده غنی برای فریب  
ماریس حلقه بودند حقیقت این است که رحمت و قهر و عتاب در وقت من

نظر عین مظهره حده است بهار شش ماهه این در عهد و برپا و خل خود  
شد قاهر باعث سرگردان شد و بدو عبادت به چهره در ده و تالی

\_\_\_\_\_





ساخته و برای آب مشکبائے کهن فریخته سر به یک نفرتک مشک آب درشت  
 چرا که قافله بعد از سه روز چهار روز بر آب میرسد برآید و شستن و خوردن آب  
 و برآید غسل و دست و پایی شد سالان تا از تمام صند و قیاد و غیره بعضی کسان فرود افتند و  
 بعضی نجشش دادند و از خوف قطع الطریق جامه های نفیس و رنگارنگی را در میان  
 خافیا و بانها پنهان کردند و حسب شوره قافله سالار شیخ مدد و پاس میدی تبدیل  
 کرده بطریق دیان جامه پوشیدیم و حضرت ایشان خرج سفر که همراه خود برداشته بودند  
 بر دستان نفرتی نموده بر یک راهبیت گئی و در کمربست تا اگر یکباره آنی پیش آمد دیگری  
 سلامت مانند غلامه بران یک بندوق را نقل که در شهر کویت بغیر لیس عام طور فروخته  
 میشد لیس یا چهل رو به که امروز به نجف رسیدیم اینطور بندوق نمیرسد خرج نموده و کس را  
 از رفیقان خود برآید پاسبانی مقرر کردند تا بشمار بر سر اسباب و سالان خود پیرو درسی  
 کرده باشند مطلب که بتاریخ ۲۹ شهر شوال از کویت برآمده صحراهای ق و دوق و غلاد  
 بے آب و آبادی طی کرده بتاریخ هفتم محدی حو تمام قافله بخیر و سلامت و دار و ام نفرتی  
 نکه کرده گردید از تمام جماعت یک کس بهم ضائع نشد و از تمام اسباب یکس نیز بهم  
 گم نشد حتی که دو کسان مکرانی پایاد به زاد و راه از کویت همراه این قافله روان شدند  
 آنها هم دوش به دوش و گمان رسیدند با وجودیکه نفرای شدند و خطرات رسیدن  
 این قافله ناز پروردگان و پیران بمنزل مقصود خجسته و شادمانی نمود با و دارم در کویت  
 روزی من و مرحوم مولوی نفرتی بیرون مسجد نشسته وضو میکردم یکدیگر کسی عربان  
 بدوی آمده بر سر ایستادند و درباره ایمان با هم گفتگو و تبادل خیالات نمودند یکدیگر  
 میگویند هندی الحاج الهودید و حسن ابی شکسته دیگر میگویند و الله  
 بموتون کله هم بخمال آنها که زبان عربی میدانند هر سخن ایشان ناگوار آمد گفتیم لا یس  
 یا شیخ لایش نموت فخل شده گفت السفر تعب علی الجمال موبایا ماش

گفتم که این سخن مرکب بی سواد تا علی الحساب و نه افسر ما علیه شیء گفت  
 لا است با کار و اشاره نمود و گفت هذو جمال یمنی کذا کذا و جمالکم  
 یمنی کذا یعنی شتر با شتر شامری و در بول بستند این شتر را به بهار و نا بهوار  
 میرودند -

حالات این سفر بسیار عجیب هستند و حضرت ایشان در سفر نامه خود مفصل  
 نوشته اند و در اینجا فقط مشتی نمونه از فروری نوشته شده باقی حالات سفر چهار و  
 شام شریف و بیت المقدس و راجی معافه نماید که قابل دید و شنید است - از  
 باعث حد و ثب جنگ عظیم طرف معمول و طریق معهود مشقات و تکلیفات در پیش  
 آمدند مگر آفرین باد بر این بیت مردان که بهر روبرو داشت نمودند و از آن بهر نازک  
 مزاجان و با تمام رفیقان بر خود روا داشته اند و از پیرایه سعید به یمنی و از یمنی به یک  
 خود رسیدند

میر و سکن کسیرم قال الله سبحانه و تعالی و بشر الصالحین الذین اذا  
 اصابتهم مصیبة قوالوا ان الله و ان الله راجعون

اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمت و اولئك هم الصالحین و  
 سیر اخلاصی تعالی جل و علا شانه زیاده از بقا دیار و قرآن مجید ذکر فرموده است  
 که تفصیل آن در محل خود مذکور است - صبر یا بر تنگ مال است یا بر فوت عیال  
 یا بر آلام جسمانی - در اینجا یک واقعه مذکور که در آن هر سه مقامات ناگهانی و  
 مصیبت ها نه شده و بر حضرت ایشان در یک روز و یک ساعت واقع شده  
 از این تمثیل ذکر کرده میشود -

حضرت ایشان در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در چهار روز و نیم گرمی سب و شتر  
 معهود یا عیال و اطفال گزینی وارد می شدند بفرات که در تشریف فرما شدند تا به مصر



سینه مذکور واقع بانگ زلزله شدید و در کوه و گردن و ناحی کن تا کلات بلوچستان واقع شد  
که نمود و قیامت صغری بود و تمام عالم علقه کوه بلوچستان زیر و بالا شد خصوصاً در  
شهر کوه تمام عمارات سرخسنگ بر یکدیگر افتاد و زمین دوز شد و همه انسان و حیوانات  
زیر سنگها و خشتها و توده های خاک مدفون شد و اصدی از متفسین از آن صدمه جانگذا  
و دلگذا از خاموشی نیافت. اله ما شارا شد تعالی.

حضرت ایشان بر جائی خود در قریه ملک شابلو قیام داشتند و بعد از عشاء بر کس  
خواهید راحت رخت که ناگاه وقت نیم شب این واقعه بانگ و حادثه قایم و اتفاق گردید  
و دو فرزند صغیری یکی خورد شیر خواره و یکی پنج ساله و سه دختر و یک پسر و یک خواهر بلیه و یک  
خادمه از خربده و یک بچه خادمه و یک خادمه و طاق بیرونی و یک مهمان بلوچ جمعا  
یازده نفر خود دو کمان از افتادن مکانات بر سر آنها زده و بانه خاک پاک شدند و همه  
زیر انبارهای خشت و آبن و طبعه سقف مدفون شدند. حضرت ایشان که حسب تقدیر  
بجراکت زنده و بسیار شده قبل از افتادن مکان سر سلامت برآوردند و پل خجری و تلفد  
احوال عیال و اطفال شدند و بدند که همه زیر مکانات منهدم آمده اند و اصدی سلامت  
نمانده. خیال یابید که کسی را یک فرزند دبند ناگهان و بی گما می میرد چه قدر ملایم  
و حساس باختی شود مگر آفرین یاد بر رحمت و لبات و قدس استقدال این مرد عالی هست  
و فرشته خلعت که بگردا پاره پاره شده و حواس او قطعان شد و پانی ثبات او تعرض  
نکردن تنها در آن حال که هر کس مصیبت خود گرفتار است و از بهر خانه و از داد و پلا و  
و امسین شاه می آید بهمیزی و معادنت و در نظر این بهایگان مردگان خود را یکم بعد  
دیگری از خاک کشیده بیرون می آورند و لاشه های مستورات بدست خود نه بدست  
اجانب و اختیار برآورده قطار اند قطار میگردند و یک عورت مرده شوی را پید کرده  
همه را غسل می دهند و همه را کفن می پوشانند و برای آنها قبرستان ملحقه متصل

سراسرے خود طیارے کھنڈ و ہر ہمد اور قبر پائی خود جہاد فنی کی کشتہ آؤ بچہ شیر خوارہ مسی  
عبداللطیف کہ با مادر خود شب ہم پر چار پائی کیجا خوابیدہ بود در قبر ہم اور اور آخویش اور  
کیجا خپانیدہ۔

در تہاد و فنی قابل گذارش است مکی آنکہ حضرت ایشان میفرمودند کہ لاشہ ہائے  
تمام اموات صحیح و سالم برآمدند چنانکہ بر بستر ہائے خود خواب استراحت خفتہ بودند  
بخواب عدم رفتہ عجب است کہ از فتنہ خشت ہائے سقف و آہن ہائے  
تقیلہ بدن کسی خون رودہ یا سگری شکستہ نہ بود۔ دوم آنکہ آفرین باد بر بہت و اخلاص  
و ہمسایگی مردمان شاہوکی کہ دین مصیبت غلطی و عموم بلوئی مردگان خود را گذاشتہ  
اول با حضرت ایشان معاشرت و ہمراہی نمودہ قدمت کشیدن کاش با و تکفین متفرق  
اموات حضرت ایشان یکا آوردند۔ این ہمہ ذکر امت و برکت حضرت ایشان بود کہ  
اموات عزیزہ شان را گور و کفن نصیب شد و ہمہ با عزت و حرمت سپرد خاک  
کردند و در دوران ہنگامہ قیامت اسما و عظامت اکبرتی یکا گور و کفن یکا رستہ و خون  
یکجا بازار و دکان یکا اثاث الہیت و ساز و سلن چندین ہزار گور و کفن نصیب شد  
بسیاری را نام و نشان پیدا نشد۔ بسیاری لاشہ ہائے انسان و حیوان و ہند و  
مسلمان متعفن شدہ بر آوردند کہ ہر ہمہ را مردمان سرکاری گاسلیٹ انداختہ با کفش  
سوفتہ میفرمودند کہ قدمت الی محل خانہ و قتب رفتن کو نشانین و فہ از شکار پور  
چند طاقت صحن سفید را بچی جا رہائے خیال و اطفال خریدہ و ویکہ مٹی ہر کشتہ  
بودیم وقت کا دین توہ یا ہائے تلاش کشتہ اول ہمان سندوق برآمد کہ در آن  
این طاقتہ بایر دستہ بودیم و یکا رکفن خیال و اطفال آوردیم سہ

اسیہ آیا یاد اسکا آرام جان اس نیکوئی میں

کفن دنیا تھیں جوئے تھے ہم سب شادی میں